

DOCUMENT RESUME

ED 192 546

FL 011 568

TITLE Persian. Reader 1: Area Background.
INSTITUTION Defense Language Inst., Monterey, Calif.
PUB DATE Mar 66
NOTE 121p.: For related documents, see FL 011 460-466.
AVAILABLE FROM Defense Language Institute, Foreign Language Center,
Nonresident Division, Presidio of Monterey, CA 93940
(\$2.10; accompanying cassettes \$9.60)
LANGUAGE Persian; English
EDRS PRICE MF01/PC05 Plus Postage.
DESCRIPTORS *Area Studies; *Audiolingual Methods; Cultural
Education; *Persian; Postsecondary Education;
*Reading Materials; Second Language Instruction;
Textbooks; Vocabulary; Word Lists

ABSTRACT

The seven chapters in this reader include articles on Iranian history, geography, educational system, government, poets and poetry, and anecdotes. Accompanying cassettes are readings of the articles and vocabulary pronunciation practice. The reader includes an English-Persian word list. (DLI/JB)

* Reproductions supplied by EDRS are the best that can be made *
* from the original document. *

ED192546

PERSIAN

READER 1

Area Background

"PERMISSION TO REPRODUCE THIS MATERIAL HAS BEEN GRANTED BY

DLI

TO THE EDUCATIONAL RESOURCES INFORMATION CENTER (ERIC)."

U S DEPARTMENT OF HEALTH,
EDUCATION & WELFARE
NATIONAL INSTITUTE OF
EDUCATION

THIS DOCUMENT HAS BEEN REPRODUCED EXACTLY AS RECEIVED FROM THE PERSON OR ORGANIZATION ORIGINATING IT. POINTS OF VIEW OR OPINIONS STATED DO NOT NECESSARILY REPRESENT OFFICIAL NATIONAL INSTITUTE OF EDUCATION POSITION OR POLICY

March 1966

FL-011 568

DEFENSE LANGUAGE INSTITUTE

THIS PUBLICATION IS TO BE USED PRIMARILY IN SUPPORT OF TRAINING MILITARY PERSONNEL AS PART OF THE DEFENSE LANGUAGE PROGRAM (RESIDENT AND NONRESIDENT). INQUIRIES CONCERNING THE USE OF THE MATERIALS, INCLUDING REQUESTS FOR COPIES, SHOULD BE ADDRESSED TO:

DEFENSE LANGUAGE INSTITUTE
FOREIGN LANGUAGE CENTER
NONRESIDENT INSTRUCTION DIVISION
PRESIDIO OF MONTEREY, CA 93940

TOPICS IN THE AREAS OF POLITICS, INTERNATIONAL RELATIONS, MORES, ETC., WHICH MAY BE CONSIDERED AS CONTROVERSIAL FROM SOME POINTS OF VIEW ARE SOMETIMES INCLUDED IN LANGUAGE TRAINING FOR DLIFLC STUDENTS, SINCE MILITARY PERSONNEL MAY FIND THEMSELVES IN POSITIONS WHERE CLEAR UNDERSTANDING OF CONVERSATIONS OR WRITTEN MATERIAL OF THIS NATURE WILL BE ESSENTIAL TO THEIR MISSION. THE PRESENCE OF CONTROVERSIAL STATEMENTS--WHETHER REAL OR APPARENT--IN DLIFLC MATERIALS SHOULD NOT BE CONSTRUED AS REPRESENTING THE OPINIONS OF THE WRITERS, OF THE DEFENSE LANGUAGE INSTITUTE, OR OF THE DEPARTMENT OF DEFENSE.

TABLE OF CONTENTS

	Page
INTRODUCTION	1
CHAPTER 1 General Information about the "Ostans"	2
1) the "Ostans"	3
2) the Tribes.....	12
3) Black Gold (film)	14
CHAPTER 2 The Government of Iran.....	17
1) the Constitution.....	19
2) the organization(structure) of the cabinet.....	21
3) the duties of the ministers.....	22
CHAPTER 3 The Education system of Iran.....	27
1) the University of Tehran.....	29
2) Military Schools in Iran.....	30
CHAPTER 4 Military History of Iran.....	32
CHAPTER 5 Historical information about Iran.....	36
CHAPTER 6 Poets and poetry in Iran.....	47
CHAPTER 7 Miscellaneous.....	60
VOCABULARY.....	76

INTRODUCTION

This volume begins the second part of the advanced phase of the Persian Basic Course. In this part of the course, the emphasis is on individual research by the student. The lessons are much less formal in terms of structure and they allow the student to progress at his own speed and according to his own ability. The lessons are planned so that the student may become familiar with many words. He is not expected to memorize them or use them as his own active vocabulary. He is encouraged to know their meaning so that he may be able to read and understand more varied and complicated written and spoken materials.

There is also a considerable amount of information and materials about the government, local and national, the education system, the history, and literary information, as well as various short anecdotes. These are means to give the student some background information as well as enlarging his vocabulary.

The new words presented throughout the book, and some significant words re-introduced in this volume are collected at the end of the book. In this short dictionary, the meaning of a word as given in the particular lesson is listed first, then some other important meanings of the same word are given so that the student will be able to understand and use the word in as many situations as possible.

CHAPTER 1

GENERAL INFORMATION ABOUT THE "OSTANS"

"استانهای ایران"

برای اینکه کارهای مردم در جاهای مختلف کشور با آسانی انجام داده شود، ایران را به سیزده قسمت بزرگ تقسیم کرده اند و هر یک از این قسمتها استان نامیده میشود. شهر بزرگ هر استان مرکز آن است و مانند شهر تهران که مرکز استان مرکزی است.

استان مرکزی

چون تهران که مرکز و پایتخت ایران است در این استان قرار گرفته آن را استان مرکزی نامیده اند. تهران نه تنها پرجمعیت ترین شهر ایران است بلکه بزرگترین مرکز فعالیتهای فرهنگی، اقتصادی و صنعتی بشمار میرود. در تهران بانکها و شرکت های بازرگانی وجود دارد. کارخانه های مانند چرم سازی، بافندگی، و ده ها کارخانه دیگر در تهران، کار میکنند. شهرستانهای دیگر این استان عبارتند از کرج، شهرری، دماوند، ساوه، تفرش، محلات و قم. شهر صنعتی و کشاورزی کرج در چهل کیلومتری باختری تهران و مرکز دانشکده کشاورزی است. رود کرج از این شهر میگذرد و تازگی سد بزرگی بر روی آن، ساخته اند. قم تنها شهر بین تهران و اصفهان است. آرامگاه حضرت "معصومه" در قم واقع شده است. اغلب عده زیادی برای زیارت باین شهر میروند.

استان یکم "گیلان"

این استان در شمال، بین استان مرکزی و آذربایجان خاوری واقع شده است. مرکز استان یکم شهر رشت است. در گیلان رود های زیادی جریان

دارد . یکی از این رودخانه ها "سفید رود" است که پس از گذشتن از جلگه گیلان به دریای مازندران میریزد . در گیلان بیشتر از تمام قسمت های ایران باران می بارد . محصول این استان برنج است . شهرستان های دیگر این استان عبارتند از لاهیجان ، رشت ، فومن ، زنجان و اراک . مهمترین محصول زنجان و اراک گندم است . بندر پهلوی هم در این استان است . مردم از تهیه خاویار و ماهیگیری در این بندر و بندر های کوچک دیگر دریای مازندران خیلی استفاده میکنند .

استان دوم "مازندران"

این استان در شمال ایران واقع شده است . مرکز استان مازندران شهر ساری است . شهرستان های دیگر این استان عبارتند از گرگان ، گنبد قابوس ، شاهرود ، دامغان ، بهشهر ، آمل ، نوشهر ، شمسوار و کاشان .

کاشان به بافتن قالی و تهیه عطر از گل سرخ ، سنجان به پرورش گوسفند دامغان در عمل آوردن پسته ، و شاهرود به داشتن باغ های انگور شهرت دارد .

استان آذربایجان بدو قسمت تقسیم شده است :

استان سوم "آذربایجان خاوری" و استان چهارم "آذربایجان باختری"

آذربایجان در شمال باختری ایران واقع شده و شمالی ترین استان های ایران است . این ناحیه بلند و کوهستانی است . بهمین جهت زمستان و دوره سرما در این قسمت طولانی است و برف زیاد می بارد ولی تابستان آن معتدل است . مرکز استان آذربایجان شهر تبریز است و بعد از تهران اهمیت

بسیار دارد . شهر رضایه از شهرهای بزرگ آذربایجان باختری است .
شهرستانهای دیگر این استان عبارتند از مهاباد ، خوی ، طاکو ، مرند ،
مراغه ، میانه ، اردبیل ، اهر و مشکین شهر .

گندم ، جو ، توتون ، انواع میوه مخصوصا انگور در آذربایجان زیاد
بعمل میآید . راه آهن تهران ، به جلفا از تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان
میگذرد و باعث تجارت این استان شده است .

استان پنجم " کرمانشاهان و کردستان "

این استان در جنوب آذربایجان و در باختر کشور ایران قرار گرفته است .
این استان مانند آذربایجان ، کوهستانی است و رشته کوههای بسیاری دارد .
معروفترین این کوهها رشته کوه زاگرس است .

مرکز کرمانشاهان شهر کرمانشاه و مرکز کردستان شهر سنندج است .
شهرستانهای دیگر استان پنجم عبارتند از ایلام ، بیجار ، شاه آباد ، قصر شیرین
و همدان . آرامگاه ابوعلی سینا در همدان است . این بنا بناسبت هزارمین
سال تولد ابوعلی سینا در این شهر ساخته شده است . قصر شیرین برای معدن
نفت و همدان و کرمانشان برای چرم سازی اهمیت بسیاری دارند .

استان ششم " خوزستان "

استان ششم " خوزستان " در باختر ایران واقع شده است . قسمت شمالی
این استان را که کوهستانی است لرستان و قسمت جنوبی این استان را که جلگه
است خوزستان میگویند . لرستان و خوزستان دارای دوتوع آب و هوا میباشند .

در لرستان دوره سرما طولانی و تابستانها کوتاه و معتدل است . برعکس لرستان در خوزستان دوره گرما طولانی و زمستانها کوتاه و ملایم است . بهمین جهت در موقع تابستان که گرمای خوزستان طاقت فرسا میشود مردم به لرستان میروند و در زمستان اهالی لرستان برای استفاده از هوای ملایم خوزستان به آنجا مسافرت میکنند . شهر اهواز مرکز خوزستان و خرم آباد مرکز لرستان است .

شهرستانهای دیگر این استان عبارتند از ملایر ، نهاوند ، بروجرد ، شوشتر ، دزفول ، بهبهان ، آبادان و خرمشهر . خرمشهر بزرگترین بندر بازرگانی ایران است . خوزستان برای نفت در جهان شهرت دارد . نفت خوزستان بعد از استخراج بوسیله لوله هایی به پالایشگاه آبادان آورده میشود . آبادان از لحاظ نفت اهمیت بسیاری دارد و پالایشگاه نفت یکی از بزرگترین پالایشگاههای جهان است . از محصولات مهم خوزستان گندم ، مرکبات و خرما است . چند رودخانه در این استان وجود دارد که یکی از مهمترین آنها رود کارون است . بر روی رود کارون پلی ساخته شده است که دو قسمت شهر اهواز را بهم متصل میکند .

استان هفتم " فارس "

استان هفتم در شمال خلیج فارس واقع شده و منطقه بسیار وسیعی است . آب و هوای فارس در قسمت کوهستانی ملایم است ولی در قسمت جنوب ، مخصوصا در ساحل خلیج فارس تابستانها طاقت فرسا است .

فارس از لحاظ تاریخی اهمیت بسیاری دارد . پادشاهان بزرگی از این استان برخاستند و مدتی بر آسیای جنوب باختری و قسمتی از اروپا و آفریقا

پادشاهی کردند . آثار تاریخی مهمی که از این دوره باقیمانده تخت جمشید است که در نزدیکیهای شیراز واقع شده است .

مرکز استان فارس شهر شیراز است . مردم این شهر در صنعت خاتم کاری معروف هستند . معروفترین شعرای ایران مثل سعدی و حافظ در شیراز زندگی میکرده اند و امروزه آرامگاه این دو شاعر در شیراز است . شهرستانهای دیگر این استان عبارتند از کازرون ، فیروزآباد ، لار ، برازجان ، نیریز ، داراب و فسا . بندر بوشهر و بندر لنگه هم در این استان قرار گرفته است .

استان هشتم "کرمان"

این استان در جنوب ایران واقع شده است . آب و هوای کرمان در جاهای مختلف فرق میکند . در کویر گرم و خشک است . در ناحیه کوهستانی تابستانها هوا ملایم است ولی در سواحل دریای عمان دوره گرم طولانی و تابستان آن طاقت فرسا است . مردم این استان با اینکه آب کافی ندارند کشاورزی میکنند و با کندن چاه آب به زمینها و باغهای خود میرسانند . محصولات این استان گندم ، جوی ، پنبه ، مرکبات و خرما است .

مرکز استان هشتم شهر کرمان است . نام کرمان همه جا با قالی همراه است . قالیهای کرمان از لحاظ زیبایی بی نظیر است . درآمد عمده این استان از فروش قالی بدست میآید . شهرستانهای دیگر این استان عبارتند از رفسنجان ، بم ، سیرجان ، و سبزواران .

استان نهم "خراسان"

خراسان در خاور کشور ایران قرار گرفته است . خراسان از طرف شمال با روسیه شوروی و از طرف خاور با افغانستان همسایه است . آب و هوای خراسان در قسمتهای مختلفه فرق میکند . در جاهای کوهستانی زمستانها سرد و تابستانها ملایم است ولی در حوالی کوههای نمک و لوت دوره گرم طولانی است . رویهمرفته خراسان استان خشک و کم بارانی است فقط در کوههای بلند برف فراوانی در زمستان جمع میشود . دهاتیها از آب شدن همین برفها برای آبیاری استفاده میکنند . در جلگه های بین کوهها باغهای زیادی وجود دارد که دارای درختان میوه فراوانی است . کارخانه هائی برای خشک کردن میوه و تهیه "کمپوت" در این استان وجود دارد و محصول آن در تمام کشور مصرف میشود .

در خراسان معدنهای زیادی وجود دارد و امروزه از سنگهای مرمر و سنگهای ساختمانی دیگر و همچنین از فیروزه که سنگی قیمتی است استفاده میشود . مرکز استان خراسان شهر مشهد است . آرامگاه حضرت "رضا" در این شهر قرار گرفته و هر ساله عده زیادی از مسلمانان شیعه برای زیارت باین شهر میروند .

شهرستانهای دیگر این استان عبارتند از درگز ، قوچان ، بجنورد ، نیشابور ، سبزوار ، تربت حیدری ، کاشمر ، گناباد ، بیرجند ، و فردوس .

استان دهم "اصفهان"

این استان در مرکز ایران قرار گرفته است . در استان دهم باران باندازه کافی نییارد ولی مردم از آب "زاینده رود" برای کشاورزی استفاده میکنند . جلگه زاینده رود دارای باغهای میوه وسیعی است . محصولات تابستانی این استان ، مخصوصا خربزه ، بیشتر از مصرف اهالی آنجا بعمل میآید و بهمین

جهت بشهرهای دیگر برای فروش حمل میشود . مردم این استان نه تنها کشاورزان خوبی هستند بلکه در صنعت هم پیشرفت زیادی کرده اند . اصفهان و یزد را میتوان دو مرکز بزرگ بافندگی پشم و پنبه ایران دانست . بنغیر از صنایع ماشینی ، کارهای دستی مردم اصفهان مانند نقره کاری ، قالی بافی ، مینیاتور کاری و تهیه شیرینی های مختلف معروف است .

مرکز استان دهم شهر اصفهان است و شهرستانهای دیگر آن عبارتند از اردستان ، نائین ، شهرضا ، شهرکرد و داران .

شهر اصفهان در دوره صفویه پایتخت ایران بوده است و بناهای تاریخی زیبایی از آن دوره باقیمانده است . مسجد شاه ، سی و سه پل ، عمارت چهل ستون هرکدام از شاهکارهای معطاری بشمار میرود .

استان یازدهم "سیستان و بلوچستان"

این استان در گوشه جنوب خاوری ایران قرار گرفته است . قسمت شمالی این استان سیستان است که با افغانستان همسایه است و قسمت جنوبی این استان بلوچستان است که در خاور با پاکستان همسایه است . بلوچستان و سیستان از جاهای خشک و کم آب ایرانند . در بلوچستان باغهای خرما زیاد وجود دارد و خرما خوراک عمده قسمتی از اهالی میباشد .

مرکز بلوچستان و سیستان شهر زاهدان است . شهرستانهای دیگر این استان عبارتند از زابل ، سراوان ، ایرانشهر و چاه بهار . تازگی معدنهای بزرگی از نفت در بلوچستان پیدا شده است .

استان دوازدهم "کردستان"

کردستان بین آذربایجان و همدان و کرمانشاهان و عراق عرب واقع شده و بواسطه موقعیت جغرافیائیش دارای اهمیت نظامی و سیاسی میباشد . آب و هوای کردستان در زمستان سرد و در تابستان معتدل است . محصولات مهم این استان غلات و لبنیات است . اهالی این استان از طوایف کرد هستند و بزبان کردی حرف میزنند . مرکز استان کردستان شهر سنندج است که تقریباً سی و یک هزار نفر جمعیت دارد . صنایع مهم این شهر منبت کاری و قالی بافی است .

علاوه بر سیزده استان ، دو فرمانداری کل در ایران وجود دارد . یکی فرمانداری کل بختیاری و محلات است که در مغرب ایران واقع شده است و دیگری فرمانداری بنادر و جزائر عمان است که در جنوب ایران واقع شده است . مرکز فرمانداری بختیاری و محلات شهر کرد است که چون در ناحیه کوهستانی واقع شده زمستانهای بسیار سرد دارد . مرکز فرمانداری بنادر و جزائر عمان ، بندر عباس است .

ایران با پنج کشور همسایه و همجوار است . همسایگان ایران عبارتند
 از افغانستان و پاکستان در سمت خاور و کشورهای عراق و ترکیه در باختر
 و روسیه در شمال .
 افغانستان و عراق و ترکیه از ایران کوچکترند ولی روسیه کشور
 پهناوری است و چندین برابر خاک ایران است .
 افغانستان - پایتخت افغانستان شهر کابل است . مردم این کشور مانند
 مردم ایران مسلمانند و فارسی حرف میزنند .
 عراق - پایتخت عراق شهر بغداد است که در کنار رودخانه دجله واقع
 شده است . کربلا و نجف از شهرهای عراق می باشد . بیشتر مردم عراق
 مسلمانند و بزبان عربی صحبت میکنند .
 ترکیه - ترکیه در باختر ایران واقع شده و بزرگترین شهر آن استانبول
 است که در ساحل دریا واقع شده و شهری زیبا است . پایتخت ترکیه شهر
 آنکارا است . مردم ترکیه مسلمانند و زبانشان ترکی است .
 پاکستان - پاکستان کشوری است که اخیراً تأسیس گردیده است . جمعیت
 کشور پاکستان از ایران بیشتر و بعضی از آنها به فارسی حرف میزنند . مردم
 پاکستان نیز پیرو مذهب اسلام می باشند .
 کشور ایران با کلیه این کشورها روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دارد .

مشایر ایران - ۱

در ایران مشایر بطوائفی گفته میشود که معمولاً در چادر زندگی کرده و مسکن معینی ندارند .

مشایر مهم ایران ، که در مغرب ایران زندگی میکنند بقرار زیر هستند .

۱- کُردها - مشایر کُرده اصلاً ایرانی بوده و در قسمت غربی ایران یعنی منطقه کردستان مسکن دارند . کردها نیز مانند سایر مشایر ایران به طوایف مختلفی تقسیم شده اند و هر کدام در یک قسمتی از این منطقه زندگی کرده و دارای عادات و اخلاقی مخصوص بخود هستند . مهمترین طایفه این ایل طایفه اَرْدلان است که در شهر سَنُفَدُجْ مسکن دارند و از نقطه نظر اخلاق و عادات نسبت بسایرین برتری دارند . دیگر طایفه قُبادی است که در زمستانها برای قشلاق به قسمتهای شرقی و جنوبی کوههای کردستان کوچ کرده و تابستانها برای بیلاق به اطراف کوههای کُردستان بر میگردند . دیگر طایفه سَنجابی است که دارای ۲۰۰۰ خانوار میباشد و در مغرب کُردمانشاه مسکن دارند . اغلب این مردم مسلمان سنی هستند .

۲- ایل بَخْتیاری - خاک بختیاری در یک منطقه کوهستانی بین خوزستان و فارس و اصفهان و لرستان واقع شده است و دارای جنگلهای انبوهی میباشد . اگرچه ایل بختیاری هم مانند سایر ایلات به بیلاق و قشلاق میروند، ولی بعضی از ایشان در جنگلهای بطور دائم زندگی میکنند . ایل بختیاری مدت چهار ماه در بیلاق و مدت شش ماه در قشلاق میباشند ، و دو ماه دیگر را در رفت و آمد هستند . بطور کلی بختیاریها شیعه هستند و از ۶۰ هزار خانواده تشکیل میشوند . این ایل بدو طایفه تقسیم گردیده است . یکی بنام طایفه هفت لنگ و دیگری بنام طایفه چهار لنگ معروف میباشند .

مشایر ایران - ۲

- مشایر مهم ایران که در جنوب کشور زندگی میکنند عبارتند از :
- ۱- قشقایها - قشقایها در استان فارس مسکن دارند . قشقایها نیز مانند سایر مشایر ایران به طوایف مختلف تقسیم میشوند و مهمترین آنها عبارتند از طوایف شش بلوکی، دَرّه شولی، کُشکولی که به ترتیب از شش هزار، پنج هزار و سه هزار خانواده تشکیل شده اند . مذهب این مردم مسلمان شیعه و زبان اغلب ایشان ترکی میباشد . قشقایها نیز تابستانها را در بیلاق و زمستانها را در قشلاق میگذرانند . در اسب سواری و تیر اندازی بسیار مهارت دارند .
 - ۲- ممسنی ها - ممسنی ها نیز در استان فارس در نواحی کازرون و اَرَدکان مسکن دارند . ممسنی ها نیز بچهار طایفه تقسیم میشوند و مده آنها تقریباً به سه هزار خانواده میرسد . ممسنی ها مردم بسیار شجاع و دلیری هستند .
 - ۳- بُوَیر اَحمَدی - این ایل در نواحی شمال غربی استان فارس زندگی میکنند . این ایل نیز مانند سایر ایلات دارای طوایف مختلف بوده و مده آنها به ۲۰۰۰ خانواده میرسد .
 - ۴- مَرّ بها - مهمترین طایفه عربها که در خوزستان مسکن دارند طایفه بَنی کَعْب است که در نواحی آبادان و خَرْمَشَهَر زندگی میکنند . قسمتی از این ایل نیز در خاک عراق مسکن دارند .
 - ۵- بلوچها - ایلات کرمان و بلوچستان ایرانیانی هستند که بعد از حمله عرب به ایران ، از مغرب ایران به این قسمت کوچ کرده اند . طوایف مهم این ایل عبارتند از اَفشار ، نَخعی ، خاجوئی . مذهب این طوایف عموماً شیعه ولی قسمتی هم سنی هستند .

طلای سیاه - قسمت اول

موضوع درس امروز این کلاس جغرافیای ایران است و معلم جغرافیا درس خود را چنین آغاز میکند :

بطوریکه همه میدانیم مطالعه اوضاع جغرافیائی ایران برای هر فرد ایرانی دارای اهمیت است . زیرا وقتی افراد از اوضاع کشور خود بخوبی آگاه باشند بهتر میتوانند در پیشرفت و ترقی مملکت خود کوشش نمایند . بنا بر این امروز راجع به استانهای فارس و خوزستان صحبت میکنیم .

استان فارس که از استانهای معروف ایران است موطن عده زیادی از مشایر شجاع ایرانی است . مثلا ایل "قشقائی" که یکی از مهمترین مشایر ایران میباشد ، در مناطق کوهستانی جنوب شیراز سکونت دارند و مثل سایر ایلات ایران زمستانها به قشلاق و تابستانها به بیلاق میروند .

قشقائیها از سرما و گرما و برف و باران باکی ندارند و در اسب سواری و تیر اندازی مهارت دارند . زنهای قشقائی در زندگی مشایری خود رول مهمی را بازی میکنند . این زنها علاوه بر کارهای روزانه خانه در اوقات بیکاری به بافتن فرش و گلیم مشغول میشوند .

دیگر از مشایر رشید این منطقه ایل "مسنی" است که در شمال فریبی سرزمین قشقائی زندگی میکنند . افراد این ایل نیز مانند سایر مشایر دارای زندگی ساده ای میباشند . مسنی ها همیشه سعی میکنند که آداب و رسوم اجداد خود را حفظ نمایند . افراد این ایل در شجاعت و جنگجویی معروف هستند و برقص های محلی و چوپی علاقه دارند .

طلای سیاه (۲)

معلم جغرافیا پیر و صحبت خود راجح به جغرافیای جنوب غربی ایران
در باره استان خوزستان چنین میگوید .
استان خوزستان یکی از ثروتمندترین استانهای ایران است . این استان
بواسطه داشتن معادن سرشار نفت به سرزمین طلای سیاه معروف شده است .
یکی از مراکز مهم استخراج نفت در این استان ناحیه آغا جاری می باشد که از چاه
های فنی و پر برکت آن روزانه مقدار زیادی نفت خام استخراج میشود .
نفت خامی که از این چاه ها استخراج میگردد بوسیله لوله های متعدد
و فشاربند ها برای تصفیه به پالایشگاه آبادان فرستاده میشود .
شهر آبادان در جزیره ای میان رود های کارون و شط العرب و خلیج
فارس واقع شده است . در شمال این جزیره بزرگترین و مجهزترین پالایشگاه
نفت جهان وجود دارد . این پالایشگاه میتواند سالانه میلیون ها تن نفت خام را
تصفیه نماید . در دستگاههای عظیم و پولادین و لوله های بزرگ آن
نفت خام پس از طی مراحل مختلف تصفیه شده و سایر فرآورده های دیگر نفتی
مانند بنزین هواپیما ، قیر و غیره از آن بدست میآید .
شهر آبادان بزرگترین شهر صنعتی ایران و مهمترین مرکز نفتی جهان
محسوب میگردد .
این شهر دارای وسائل نقلیه سریع و منظمی است . ایجاد و توسعه
خطوط راه آهن در محوطه پالایشگاه ، حمل و نقل محصولات را آسان نموده ،
و بر مقدار تولید نیز افزوده است .

طلای سیاه (۳)

د بیر جغرافیا راجع بقسمتهای مختلف پالایشگاه آبادان چنین میگوید :

یکی از قسمت های جالب توجه و تماشائی آبادان کارگاه حلب سازی است .
در این کارگاه ورق های نازک آهن را بوسیله ماشین های خود کار بصورت حلب
در می آورند . پس از اینکه حلب حاضر شد ، بلافاصله آنها را روی شیار متحرکی
میگذارند و بزیر شیرهای بنزین یا نفت میفرستند . سپس حلب های پر شده را
بوسیله ماشین های خود کار دیگری می بندند و برای حمل به خارج آماده میکنند .
در اداره مرکزی شرکت ملی نفت ایران بیش از چهل هزار نفر کارمند و
کارگر مشغول کار هستند . در نزدیک پالایشگاه منازل زیبایی برای این کارمندان
و کارگران ساخته شده است .

شهر آبادان بوسیله شَطِّ الْعَرَبِ با دنیاى خارج ارتباط پیدا کرده است .
خرمشهر که یکی از بندرهای مهم ایران محسوب میگردد، در چهارده کیلومتری
آبادان یعنی محلی که رود کارون و شط العرب بهم میرسند واقع شده است .
این شهر علاوه بر اینکه از نقطه نظر بازرگانی دارای اهمیت است ، از لحاظ نظامی
نیز بسیار اهمیت دارد . مرکز نیروی دریائی ارتش شاهنشاهی نیز در این شهر
میباشد .

کشتی های بزرگ تجارتي کالاهای مورد احتیاج کشور را از طریق خلیج فارس
و شط العرب باین بندر رسانیده و پس از تخلیه آنها، امتعه صادراتی ایران را
بارگیری میکنند .

کالاهای وارداتی نیز بوسیله راه آهن سرتاسری و سایر وسائل نقلیه به
تهران و سایر شهرهای ایران فرستاده میشود .

Page 1
Date
Page 2
Date

CHAPTER 2

THE GOVERNMENT OF IRAN

حکومت ایران

- حکومت ایران مشروطه سلطنتی و پارلمان ایران دارای دو مجلس است.
- یکی را مجلس شورای ملی و دیگری را مجلس سنا مینامند.
- مجلس شورای ملی فعلا دارای صد و سی و پنج نماینده است. کلیه این نمایندگان از طرف مردم برای مدت دو سال انتخاب شده اند. طبق قانون جدید عده نمایندگان به دو بیست نفر خواهد رسید و مدت نمایندگی نیز چهار سال شده است. سن نماینده نباید بیشتر از هفتاد و کمتر از سی سال باشد.
- مجلس سنا دارای شصت نفر عضو است که آنها را "سناتور" میگویند.
- نصف این سناتور ها از طرف شاه و نصف دیگر بوسیله مردم برای مدت شش سال انتخاب میشوند.
- سن سناتور ها باید از چهل و پنج سال به بالا باشد.
- سناتور هائی را که شاه انتخاب کند سناتور های انتصابی مینامند و ولی سناتور هائیکه بوسیله مردم انتخاب میشوند، سناتور های انتخابی میگویند.
- در ایران فقط مرد ها حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند.
- سن انتخاب کننده باید از بیست و یک به بالا باشد.
- اتباع خارجه حق رای ندارند.
- نمایندگان مجلس و سناتور ها حق دارند که دولت را استیضاح کنند.
- بنا بر این دولت در مقابل هر دو مجلس مسئول است.
- بعد از هر استیضاح دولت تقاضای رای اعتماد میکند و اگر رای اعتماد نداشت آن دولت باید کناره گیری کند و دولت دیگری بر سر کار بیاید.

قانون اساسی ایران

قانون اساسی ایران نیز مانند قوانین سایر کشورهای دموکراسی، قوای کشور را به سه قوه تقسیم کرده است

۱- قوه مقننه

مجلس شورای ملی و مجلس سنا قوه مقننه را تشکیل می‌دهند. وضع قوانین و تصویب آنها از وظایف قوه مقننه است. قوانین و لوایح پس از تصویب مجلسین برای شاه فرستاده می‌شود. شاه باید کلیه قوانین و لوایح را توشیح کند. چنانچه یکی از مجلسین لایحه‌ای را رد کند آن لایحه قانون نخواهد شد.

۲- قوه قضائیه

طبق قانون اساسی قوه قضائیه، قوه ایست که دعاوی را بنابر قوانین مصوبه قضاوت میکند. وزارت دادگستری دستگاه قضائی کشور است. دادگاههای ایران بترتیب عبارتند از: دادگاه ابتدائی، دادگاه استیناف و دیوان عالی کشور. دعاوی اول به دادگاه ابتدائی برده می‌شود و پس از اینکه رای آن دادگاه اعلام شد، شخص محکوم می‌تواند از دادگاه استیناف و پس از آن از دیوان عالی کشور دادخواهی نماید و رای دیوان عالی کشور، رای نهائی است.

۳- قوه مجریه

قوه مجریه مسئول اجرای کلیه قوانینی است که بتصویب قوه مقننه رسیده باشد. قوه مجریه دولت است و شاه رئیس قوه مجریه محسوب می‌گردد.

حقوق اعضای مجلسین و شاه

بطوریکه قبلاً اشاره شد قوای کشور ایران سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تقسیم شده است. این سه قوه از یکدیگر جدا و اعضای هر قوه دارای حقوق مخصوصی هستند که از اینقرار است؟

۱- حقوق اعضای مجلسین - نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا نه تنها از طرف مردم منطقه ای که آنها را انتخاب کرده اند وکالت دارند بلکه نماینده تمام ملت محسوب میشوند. •
یک نفر نمیتواند در زمان واحد عضویت هر دو مجلس را داشته باشد. •
چنانچه نماینده و سناتور یکی از ادارات دولتی استخدام شود فوراً از عضویت مجلس یا سنا برکنار میشود. •
اعضای هر یک از مجلسین حق دارند که در امور کشور تحقیق کرده و حتی دولت را استیضاح کنند. •

۲- حقوق سلطنت - سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت به پادشاه داده شده است. • در صورتیکه پادشاه پسر نداشته باشد، انتخاب ولیعهد طبق پیشنهاد پادشاه و تصویب مجلس شورای ملی انجام میگردد. •

اگر بعد از انتخاب ولیعهد، شاه دارای پسر بشود، آن پسر ولیعهد خواهد بود. • هر پادشاهی باید قبل از تاج گذاری بمجلس شورای ملی آمده و با حضور اعضای مجلسین و هیئت وزیران سوگند بخورد. •
شاه فرمانده کل نیروهای زمینی و هوایی و دریائی است. • دادن نشان و درجات نظامی از وظائف شاه است. • کلیه قوانین باید بوسیله شاه توشیح شود. • پادشاه از مسئولیت مبری است. •

سازمان کابینه دولت ایران

۱- هیئت وزیران - هیئت وزیران تشکیل میشود از نخست وزیر و وزیر امور خارجه، وزیر دارائی، وزیر کشور، وزیر دادگستری، وزیر جنگ، وزیر راه، وزیر بازرگانی، وزیر فرهنگ، وزیر بهداری، وزیر کار، وزیر پست و تلگراف و تلفن، وزیر معادن و صنایع، وزیر کمرکات و انحصارات و وزیر کشاورزی.

معمولا هر کابینه دارای يك یا چند وزیر مشاور است که آنها نیز در جلسات هیئت دولت شرکت نموده، در امور کشور با دولت همکاری مینمایند. ریاست هیئت دولت با نخست وزیر است. در صورتیکه نخست وزیر نتواند در جلسات هیئت دولت حاضر شود، ریاست جلسه بعهده وزیری خواهد بود که سابقه وزارتش بیش از دیگران باشد.

انتخاب نخست وزیر جدید بوسیله شاه و تصویب مجلسین انجام میگردد. وقتی نخست وزیر جدید انتخاب شد فرمان همایونی بنام او صادر میشود.

نخست وزیر جدید وزرای کابینه خود را انتخاب و برای گرفتن رای اعتماد به مجلسین معرفی مینماید. پس از اخذ رای اعتماد دولت جدید شروع به کار مینماید.

معمولا هر دولت جدید در موقع معرفی وزراء باید يك برنامه‌ای داشته باشد که آن برنامه مربوط به کارهایی می باشد که آن دولت در نظر دارد انجام دهد.

اگر مجلسین بعد از اطلاع از برنامه دولت و معرفی وزراء به آن دولت رای اعتماد ندهند، آن دولت ساقط میگردد.

(وظائف وزراء در ایران)

وظائف وزراء بطور خلاصه بقرار زیر است :

۱- وزیر امور خارجه - وزیر امور خارجه در رأس وزارت امور خارجه قرار گرفته است . وزیر خارجه مسئول اجرای سیاست خارجی دولت می باشد و موظف است که در تحکیم و برقرار کردن روابط دوستانه و سیاسی بین ایران و سایر کشورها نظارت کامل نماید .

۲- وزیر دارائی - وزیر دارائی که در رأس وزارت دارائی قرار گرفته ، موظف است که در امور درآمد و خرج دولت نظارت کرده بودجه کشور را تنظیم نماید . اجرای کلیه قوانین مالیاتی و جمع آوری مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم نیز از وظایف وزیر دارائی است .

۳- وزیر کشور - وزیر کشور در رأس وزارت کشور قرار دارد . وزیر کشور مسئول اجرای سیاست داخلی کشور است ، امور استانداریها و سازمانهای تابعه آنها ، شهربانی کل کشور ، ژاندارمری و شهرداریها تحت نظر او میباشد .

۴- وزیر دادگستری - وزیر دادگستری در رأس وزارت دادگستری قرار گرفته و مسئول امور قضائی کشور است و در اجرای قوانین مصوبه نظارت مینماید .

۵- وزیر جنگ - وزیر جنگ در رأس وزارت جنگ قرار گرفته و مسئول اجرای سیاست نظامی و اداره امور ارتش است .

وظائف وزرا در ایران - ۲

وظایف وزیران راه، بازرگانی، فرهنگ، بهداری و کار بقرار
زیر است :

۶- وزیر راه - وزیر راه در امور ساختن و توسعه کلیه راهها و شاهراه های کشور و راه های آهن نظارت مینماید . بنگاه راه آهن سرتاسری ایران و همچنین کلیه ادارات راه شهرستانها تحت نظر وزیر راه انجام وظیفه میکنند .

۷- وزیر بازرگانی - وزیر بازرگانی مسئول توسعه بازرگانی کشور است . کلیه امور مربوط به بازرگانی داخلی و خارجی تحت نظر او اداره میشود . وزیر بازرگانی موظف است که هر سال صورت کالاهای وارداتی و صادراتی را تهیه نماید و به هیئت دولت گزارش دهد .

۸- وزیر فرهنگ - وزیر فرهنگ در رأس امور فرهنگ کشور قرار دارد . وزیر فرهنگ مسئول تنظیم برنامه های آموزشی و فرهنگی کشور است . کلیه سازمان های آموزشی و ادارات فرهنگ کشور تحت نظارت وزیر فرهنگ انجام وظیفه میکنند .

۹- وزیر بهداری - وزیر بهداری موظف است که بهداشت عمومی کشور را تأمین نماید . کلیه بیمارستانهای دولتی و ادارات بهداری شهرستانها تحت نظر او اداره میشوند .

۱۰- وزیر کار - وزیر کار مسئول سیاست کارگری کشور است . چنانچه اختلافی بین کارگر و کارفرما پیش آید ، وزیر کار برای رفع آن یکی از اعضای عالی رتبه وزارت کار را برای حکمیت انتخاب میکند . کلیه ادارات کار شهرستانها تحت نظارت وزیر کار انجام وظیفه میکنند .

وظائف وزراء در ایران - ۳

۱۱- وزیر پست و تلگراف و تلفن - وزارت پست و تلگراف و تلفن یکی از وزارتخانه های قدیمی ایران است . وزیر این وزارتخانه مسئول حفظ و توسعه امور ارتباطات داخلی و خارجی کشور است . کلیه ادارات پست و تلگراف و تلفن شهرستانها نیز تحت نظر وزیر پست و تلگراف و تلفن اداره میشوند .

۱۲- وزیر معادن و صنایع - این وزارتخانه اخیراً تأسیس شده است . وزیر معادن و صنایع در امور صنایع و معادن کشور نظارت مینماید . اعطای امتیازات برای استخراج معادن گوناگون کشور از وظایف این وزارتخانه است .

۱۳- وزیر گمرکات و انحصارات - وزارت گمرکات و انحصارات نیز اخیراً تأسیس شده است . وزیر این وزارتخانه مسئول امور انحصاری و گمرکی کشور است . ادارات انحصارات و گمرکات شهرستانهای مرزی تحت نظر وزیر انحصارات و گمرکات انجام وظیفه مینمایند .

۱۴- وزیر کشاورزی - وزیر کشاورزی عهده دار امور کشاورزی کشور بوده و همیشه سعی میکند که میزان محصولات کشاورزی را بالا ببرد . وزیر کشاورزی بر کلیه ادارات و بنگاههای کشاورزی کشور نظارت دارد .

۲- وظایف اعضای هیئت دولت -

وزرا علاوه بر اینکه مسئول وزارتخانه خود هستند، در کلیه امور نیز در مقابل مجلسین مسئول می باشند. کلیه وزیران باید امور مربوط به وزارتخانه خود را به نخست وزیر گزارش دهند.

معمولاً نخست وزیر دارای دو معاون است که یکی مسئول امور سیاسی و دیگری مسئول امور اداری است. معاونین نخست وزیر در جلسات هیئت دولت شرکت مینمایند.

جلسات هیئت دولت معمولاً سه بار در هفته تشکیل میشود. گاهی هم شاه در این جلسات شرکت نموده ریاست جلسه را بعهده میگیرد. جلسات هیئت دولت بمنظور رسیدگی به امور جاری کشور و اجرای سیاست دولت تشکیل میشود.

وزرای مشاور فقط مورد مشورت قرار میگیرند و ریاست و یا مدیریت سازمان بخصوصی را بعهده ندارند.

اعضای کابینه بهیچوجه حق ندارند مشاغل دولتی دیگری را قبول کنند و یا اینکه وقتی وزیر هستند کاندید نمایندگی یکی از مجلسین بشوند. تنها شغل دولتی دیگری را که یک وزیر میتواند داشته باشد استادی دانشگاه و یا تدریس در مدارس و سازمانهای دولتی است.

در صورتیکه وزیر بخواهد از شغل وزارتکناره گیری کند، باید استعفای خود را به نخست وزیر تسلیم نماید. نخست وزیر نمیتواند وزیر را معزول کند. اگر نخست وزیر از پست خود استعفا کند یا اینکه دولت او سقوط نماید، وزرای کابینه و نیز بخودی خود از کار برکنار میگردند.

حقوق وزیران و قضات

در تعقیب در سهای گذشته راجع به حقوق اعضای قوای کشوری، حالا در باره حقوق وزیران و قضات صحبت میکنیم.

۳- حقوق وزیران - هیچکس نمیتواند بمقام وزارت برسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی الاصل و تبعه ایران باشد. وزراء موظف هستند به سوالات اعضای پارلمان پاسخ دهند. اگرچه وزیران به تنهایی مسئول وزارتخانه خود هستند، ولی بطور کلی هیئت وزیران مسئول کلیه امور کشور هستند. مجلس شورای ملی و سنا میتوانند وزیران را محاکمه کنند. وزیران نمیتوانند احکام شفاهی و یا کتبی شاه را بهانه قرار داده و از خود سلب مسئولیت بنمایند. شاهزادگان طبقه اول، یعنی پسر و برادر و عموی پادشاه وقت نمیتوانند وزیر باشند.

۴- حقوق قضات - اعضاء دادگاهها طبق قانون دادگستری و فرمان شاه انتخاب میگرددند. يك قاضی را نمیتوان بدون تقصیر از کار برکنار کرد، مگر اینکه خودش استعفا دهد. انتقال يك قاضی از يك دادگاه به دادگاه دیگر ممکن نمیشود، مگر اینکه خود او راضی باشد. اعضای دادگاه نمیتوانند شغل های دیگر دولتی را قبول کنند.

ماموریت قضات در نقاط بد آب و هوا نباید بیش از سه سال طول بکشد، چنانچه خود قاضی راضی باشد، میتواند بیش از سه سال در يك نقطه بد آب و هوا بماند.

CHAPTER 3

THE EDUCATION SYSTEM OF IRAN

27

31

سازمان فرهنگی ایران

بطور کلی سازمان فرهنگی ایران از فرهنگ فرانسه اقتباس شده است .
کلیه مدارس کشور و برنامه تحصیلی آنها تحت نظر وزارت فرهنگ اداره و
تنظیم میشود . بنابراین فرهنگ ایران با فرهنگ امریکا تفاوت کلی دارد .
مؤسسات آموزشی ایران که تحت نظر وزارت فرهنگ اداره میشود عبارتند از :
۱- دبستان

دوره دبستان در تمام کشور شش سال است و برای ورود دبستان
دانش آموز باید هفت سال داشته باشد . پس از اینکه دانش آموز این دوره
شش ساله را با موفقیت تمام کرد با و گواهی نامه شش ساله ابتدائی داده میشود .
۲- دبیرستان

دوره دبیرستان نیز در سراسر کشور شش سال است . در سه سال اول
برنامه تحصیلی برای کلیه دانش آموزان یکسان است ، در صورتیکه برنامه تحصیلی
در سه سال بعد به رشته های ادبی ، طبیعی و ریاضی تقسیم میگردد .
پس از اینکه دانش آموزی یکی از رشته ها را با موفقیت تمام کرد ، گواهی نامه
شش ساله متوسطه در همان رشته را دریافت خواهد کرد و میتواند برای ادامه
تحصیلات عالی به یکی از دانشگاه های کشور وارد شود .

هر سال تحصیلی عبارت از نه ماه است و تابستانها کلیه مدارس تعطیل
می باشند . صرف نظر از مدارس دولتی که مستقیماً تحت نظر وزارت فرهنگ
اداره میشود ، مدارس ملی هم در ایران وجود دارد که موظف هستند برنامه
تحصیلی و مقررات وزارت فرهنگ را اجرا نمایند . تنها تفاوتی که بین مدارس
دولتی و ملی وجود دارد آنست که مخارج تحصیلی دانش آموزان مدارس دولتی
مجانی است ، در صورتیکه در مدارس ملی دانش آموزان باید شهریه بپردازند .

دانشگاههای ایران

دانشگاه تهران بزرگترین و مهمترین دانشگاه ایران است . این دانشگاه يك مؤسسه مستقلی است که با وزارت فرهنگ بهیچ وجه بستگی ندارد . رئیس دانشگاه تهران از میان استادان دانشگاه برای مدت چهار سال انتخاب میشود . برنامه تحصیلی و مقررات مربوط به دانشگاه ، بوسیله شورای عالی دانشگاه تنظیم و وضع میگردد . هر دانشکده نیز دارای يك شورای مخصوص بخود همان دانشکده است که به کارهای مربوط به آن دانشکده رسیدگی مینماید .

دانشگاههایی که در سایر شهرستانهای ایران وجود دارند به بزرگی دانشگاه تهران نیستند . فعلاً این دانشگاهها تابع وزارت فرهنگ بوده ، رئیس و بودجه آنها بوسیله این وزارتخانه تعیین و تنظیم میگردد . اخیراً دولت تصمیم گرفته است که این دانشگاهها را نیز مانند دانشگاه تهران مستقل نماید .

برای ورود بدانسگاه هر دانشجویی باید اولاً دارای دیپلم کامل متوسطه باشد و ثانیاً در امتحان ورودی دانشگاه قبول گردد . دانشجویانی که دارای دیپلم ریاضی یا طبیعی میباشد ، میتوانند در امتحانات ورودی کلیه دانشکده ها باستثناء دانشکده های ادبیات ، حقوق ، علوم سیاسی و اقتصادی و علوم معقول و منقول شرکت نمایند . در صورتیکه دانشجویانی که دارای دیپلم ادبی هستند فقط میتوانند در امتحانات ورودی دانشکده های فوق شرکت کنند . دانشجویانی که در امتحانات ورودی دانشکده های موفق شوند ، اجازه دارند که فقط در همان دانشکده تحصیلات خود را ادامه دهند .

آموزشگاههای عالی نظامی در ایران

آموزشگاههای عالی نظامی در ایران عبارتند از :

۱- دانشکده افسری -

این دانشکده دارای رشته های پیاده ، سوار ، توپخانه و مخابرات و مالی است . دوره تحصیل در این دانشکده برای هر یک از این رشته ها سه سال است ، داوطلبان دانشکده افسری باید دارای دیپلم متوسطه باشند و بعلاوه در امتحان ورودی دانشکده افسری قبول شوند . این دانشکده علاوه بر رشته های فوق دارای رشته های پزشکی و داروسازی ، دندانسازی و مهندسی هم میباشد .

دانشجویان این رشته ها در سهای نظامی را در دانشکده افسری و درس های تخصصی خود را در دانشگاه تهران فرا میگیرند .
کلیه دانشجویان پس از سه سال تحصیل در دانشکده و موفقیت در امتحانات با درجه ستوان دومی در ارتش ایران خدمت خواهند کرد .

۲- دانشگاه نظامی -

موسسه ایست که برای تکمیل اطلاعات نظامی افسران رشته های مختلف ایجاد شده و دوره تحصیلی در این مدرسه فقط یکسال است .

۳- دانشگاه جنگ -

در این مدرسه افسران دروس مربوط بفرماندهی و ستاد را فرا میگیرند و دوره آن نیز یکسال است . افسرانی که بخواهند وارد دانشگاه جنگ شوند باید ، اولاً درجه شان از سرگردی پائین تر نباشد و ثانیاً آنکه در امتحانات ورودی موفق شوند . افسرانی که از این دانشگاه فارغ التحصیل شوند میتوانند باخذ درجات سرتیپی ، سرلشگری و سپهبدی نائل شوند .

بسیاری از جوانان ایرانی پس از پایان دبیرستان برای ادامه تحصیل به خارج از کشور مسافرت میکنند . در ده سال اخیر اغلب این جوانان سعی میکنند که برای تحصیل به امریکا بیایند . البته این عمل چندان آسان نیست . زیرا دانشجوین اولاً باید از یکی از دانشگاههای امریکا يك نامه قبولی داشته باشند و ثانياً برای ادامه تحصیل در آن دانشگاه از وزارت فرهنگ اجازه بگیرند .

وزارت فرهنگ از طریق وزارت کشور و شهربانی برای این دانشجویان گذرنامه تحصیلی میگیرد . قبل از دریافت گذرنامه دانشجویان باید خدمت سربازی خود را انجام داده باشند و یا اینکه از خدمت سربازی معاف باشند . معمولاً وزارت فرهنگ جوانانی را که مشغول تحصیل هستند و یا بخواهند تحصیلات عالی خود را ادامه بدهند ، موقتاً از خدمت سربازی معاف میکند .

پس از دریافت گذرنامه ، دانشجویان برای گرفتن روادید به کنسولگری امریکا مراجعه میکنند . کنسولگری امریکا نیز به ایشان روادید تحصیلی میدهد که مدت آن یکسال است و وقتی دانشجویان وارد کشور امریکا میشوند باید هر سال روادید خود را تمدید کنند .

چنانچه دانشجویی در امریکا ترك تحصیل کند و یا اینکه فارغ التحصیل شود دیگر به او روادید تحصیلی داده نخواهد شد .

CHAPTER 4
MILITARY HISTORY OF IRAN

ارتش متحد الشکل و جدید ایران از همان اوائل تاسیس تحت نظر وزارت جنگ شروع بکار کرد . سازمان ابتدائی وزارت جنگ عبارت بود از :

۱- دفتر وزارتی مخصوص وزیر جنگ

۲- شورای عالی ارتش

۳- اداره فرماندهی

۴- آموزشگاههای نظامی

شورای عالی جنگ که مشغول بررسی مشاغل مربوط به توسعه ارتش و تنظیم لوایح قانونی و آئین نامه ها بود، در سال ۱۹۲۶ منحل گردید . اداره فرماندهی از چهار قسمت یعنی ستاد ارتش، اداره دارائی ارتش، اداره تخشائی و اداره تلگراف و بی سیم ارتش تشکیل شده بود . آموزشگاههای نظامی نیز عبارت بودند از دبستان و دبیرستان نظام ، دانشکده افسری و آموزشگاه تخشائی .

سازمان ارتش ایران تا سال ۱۹۳۲ بهمان ترتیب باقی ماند . ولی در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ و آتشبار ضد هوائی بآن اضافه گردید . در سال ۱۹۳۹ ارتش ایران دارای ۱۸ لشکر بود و تا شهریور ۱۹۴۱ که نیروهای متفقین ایران را اشغال کردند ، به تعداد لشکرها چیزی اضافه نشد .

مجموع نفرات ارتش ایران در ابتدای تاسیس ۲۲,۸۰۰ سرباز و افسر بود ، در صورتیکه در مرداد سال ۱۹۳۹ تعداد آن به ۱۸۳,۸۳۶ سرباز و افسر رسید .

باید دانست که اگر چه ارتش ایران از نقطه نظر تعداد نفرات ترقی میکرد ، ولی از لحاظ تجهیزات و ساز و برگ هنوز يك ارتش کامل نگردیده بود .

تاریخ نظامی ایران (۱)

قبل از کودتای ۱۹۲۰ ، ارتش ایران عبارت بود از نیروهای قزاق و ژاندارمری ، نیروی قزاق بوسیله افسران روسیه تزاری و نیروی ژاندارمری تحت نظر افسران سوئد اداره میشد . قزاق ها جزو وزارت جنگ و ژاندارم ها جزو وزارت کشور بودند .

پس از اینکه کودتا با موفقیت پایان یافت ، رضا شاه که در آنموقع هم نخست وزیر و هم وزیر جنگ و هم فرمانده کل نیروها بود ، تصمیم گرفت که یک ارتش متحدالشکل و منظمی بوجود بیاورد . بنابراین در سال ۱۹۲۲ سازمان لشکرهای تهران ، تبریز ، اصفهان ، مشهد و همدان را پیش بینی کرد و شروع به تأسیس آنها نمود . چون دولت هنوز موفق نشده بود که آموزشگاههای نظامی در کشور تأسیس نماید ، لذا نداشتن افسران تحصیل کرده مانع بزرگی برای توسعه ارتش بنظر میرسید . از اینرو رئیس دولت تصمیم گرفت که هرچه زودتر عده ای از جوانان را برای تحصیلات نظامی باروپا بخصوص به کشور فرانسه بفرستد . نخستین کاروان نظامی که هدّه آنها بیش از ۵۰ افسر و درجه دار بود تحت سرپرستی یک سرتیپ به اروپا مسافرت کردند . در ضمن رئیس ستاد ارتش نیز برای خرید اسلحه و بازدید مانورهای مختلف به اروپا رفت .

تاریخ نظامی ایران - ۲

بطوریکه قبلاً گفتیم ، رضا شاه در زمانیکه نخست وزیر ایران بود پنج لشکر تشکیل داد . فرماندهی هر یک از این لشکر ها بعهده یک سرلشکر بود و ستاد هر لشکر تحت نظر یک سرهنگ اداره میشد . سازمان لشکرهائی که رضا شاه تأسیس کرد بقرار زیر بود :

لشکر ۱ - این لشکر در تهران تشکیل شد و سازمان آن عبارت بود از ۲ تیپ پیاده نظام ، یک تیپ سواره نظام ، یک تیپ توپخانه و واحد مستقل گیلان و مازندران . فرماندهی لشکر یک را رضا شاه شخصاً بعهده داشت .

لشکر ۲ - این لشکر در تبریز تشکیل شد و دارای دو تیپ مختلط و یک هنگ پیاده نظام بود .

لشکر ۳ - مرکز این لشکر در شهر مشهد بود و از یک تیپ مختلط ، دو هنگ پیاده نظام و واحد توپخانه سیستان تشکیل شده بود .

لشکر ۴ - لشکر ۴ در اصفهان تشکیل شد و شامل یک تیپ مختلط ، یک هنگ پیاده نظام و گردان مستقل کاشان بود .

لشکر ۵ - این لشکر در همدان تشکیل گردید و دارای دو تیپ مختلط و چهار هنگ پیاده نظام بود .

برای اینکه لشکرهای جدید از نقطه نظر نفرات کامل شوند ، تصمیم گرفته شد که برای گرفتن سربازان داوطلب در هر یک از لشکرها قسمتی بنام " اداره جدیدگیری " تأسیس گردد و این اداره شروع به گرفتن سربازان جدید بنماید .

CHAPTER 5

Historical information about Iran

کشور ایران پیش از دو بیست سال در تصرف رهبران عرب بود . اولین کسی که فرمان دولت عرب را اطاعت نکرد و دولتی مستقل در ایران تشکیل داد یعقوب لیث بود . یعقوب از اهل سیستان و بسیار شجاع بود . یعقوب اول سیستان را گرفت و سپس کرمان و خراسان و فارس و خوزستان را تصرف کرد . پس از تصرف این استانها یعقوب تصمیم گرفت که ببخداد برود و دولت عرب را هم مطیع خود کند . ولی متأسفانه نتوانست این تصمیم خود را انجام دهد زیرا در همانوقت مریض شد و بعد از مدت کمی مرد .

یعقوب کشور ایران را که پیش از دو قرن در تصرف عرب بود آزاد و مستقل کرد . بنابراین ایرانیها او را مرد بزرگی میدانند و هنوز نام او را با بزرگی و احترام بیاد میآورند .

در سالهای آخر قرن دوازدهم میلادی طایفه مغول تحت فرماندهی چنگیز خان از طرف مشرق به قسمت های آسیای شمالی و باختری حمله کردند و پس از شکست سلسله خوارزمشاهیان که یک دولت قوی بود به طرف اروپا پیشروی کردند و تا اروپای مرکزی و فنلاند را تصرف نمودند .

در سال ۱۲۲۲ چنگیز خان مرد و کشورهایی که تصرف کرده بود بین پسرانش تقسیم شد . قسمت بزرگی از ایران بدست یکی از پسرانش بنام جغتای و قسمت دیگر آن بدست سایر پسران و فرماندهان ارتش او افتاد . فرمانده کل ایران در آنوقت یکی از پسران چنگیز خان بنام تولی خان بود .

بعد از تولی خان پسرش هلاکو خان توانست ایران را از همه جا جدا کرده و دولتی بسیار قوی تأسیس کند و خودش پادشاه ایران شود . بعد از چندی هلاکو خان بغداد را هم تصرف کرد و تا نزدیکی کشور مصر را تصرف کرد . در زمان هلاکو شهر مراغه که در استان آذربایجان واقع شده است ، پایتخت ایران بود .

شاه عباس کبیر

یکی از پادشاهان بزرگ ایران شاه عباس اول صفوی است که او را شاه
عباس کبیر میگویند . هنگامیکه شاه عباس پادشاه ایران شد وضع کشور بسیار بد
و خراب بود . شاه عباس در آبادی کشور و راحتی مردم خیلی سعی و کوشش
نمود . در زمان این پادشاه معماری و بافتن پارچه های ابریشمی در ایران
پیشرفت و ترقی کرد . شاه عباس برای توسعه امور بازرگانی و آسان کردن
مسافرت در داخل کشور تعداد زیادی جاده و پل ساخت .
این پادشاه در آغاز پادشاهی اصفهان را پایتخت کرد و در این شهر
مسجدها و مدارس ، خیابانها ، میدانها و بازارهای زیادی ساخت و بر روی
زاینده رود یک پل بزرگ و محکمی بنام " سی و سه پل " بنا کرد ، که هنوز
هم وجود دارد .
هنوز مردم ایران شاه عباس را برای خدماتی که بایران کرده است بسیار
دوست میدارند و تاریخ ایران نام او را بزرگی و احترام یاب میکند .

پس از اینکه نادر شاه کشته شد میان خویشان و فرماندهان ارتش او برای رسیدن به سلطنت نزاع در گرفت و یک بار دیگر امنیت کشور بخطر افتاد . در این میان رئیس خانواده زند موسوم به کریمخان لشکری فراهم کرد و اصفهان و فارس را تصرف نمود و کسانی را که مدعی سلطنت بودند از بین برد .

کریم خان فرماندهی رشید و راستگو بود و بهمین جهت در کلیه امور پیشرفت نمود ، بطوریکه در نه سال زد و خورد توانست تمام ایران را بغیر از خراسان بزیر فرمان خود در آورد . کریم خان مدت بیست سال پادشاهی کرد ولی نام پادشاهی را بر خود نگذارد و خود را وکیل مردم نامید .

این پادشاه بخوش رفتاری و کارهای خوب و داد گستری معروف و همیشه در فکر آبادی کشور و راحتی مردم بود . کریم خان به پایتخت خود یعنی شیراز خیلی ملاقه داشت و در آن شهر ساختمانهای بسیار مالی ساخت . این ساختمانها امر و زهم باقی است و بنام " ابنیه وکیل " معروف است .

پس از مرگ کریم خان زند پسران و نزدیکان او برای پادشاهی با یکدیگر شروع به جنگ کردند . آقا محمد خان قاجار که مردی با هوش و مدعی سلطنت بود ، آنها را شکست داد و پادشاه مستقل ایران شد . این پادشاه تهران را پایتخت کرد و چون فرزندی نداشت که بعد از او پادشاه شود ، بنابراین پسر برادر خود را که فتحعلی نام داشت ، ولیعهد کرد .

در زمان فتحعلی شاه دو بار بین دولت ایران و روسیه تزاری جنگ شد . جنگ اول ده سال و جنگ دوم یکسال طول کشید . متأسفانه ایران در هر دو جنگ شکست خورد و در نتیجه روسها گرجستان و چندین شهر دیگر قفقاز را تصرف کردند .

فرماندهی ارتش ایران به عهده عباس میرزا پسر و ولیعهد فتحعلی شاه بود . عباس میرزا بسیار شجاع و با هوش بود ، و مدت دهسال با ارتش روسیه جنگ کرد و در چند جنگ روسها را شکست داد .

بعد از فتح‌علی شاه ، محمد میرزا نوه او به تخت نشست .
محمد شاه برای گرفتن شهر هرات خیلی زحمت کشید و بالاخره
هرات را بدست آورد . بعد از این پیروزی انگلیسیها که
نمیخواستند این شهر بدست ایرانیها بیفتد و دروازه هندوستان
در خطر حمله روس باشد ، فوراً جنوب ایران را اشغال کردند .
انگلیسها به دولت ایران گفتند که اگر هرات را پس ندهد ، ایشان
ایران را تصرف خواهند کرد . بالاخره ایران مجبور شد در
سال ۱۸۵۷ در پاریس قرار دادی ببندد که طبق آن هرات را به
افغانها پس بدهد و انگلیسها هم نیروهای خود را از ایران بیرون
برند .

محمد شاه مدت چهار سال در ایران پادشاهی کرد .

بعد از محمد شاه پسرش ناصرالدین پادشاه ایران شد . در زمان او روسها تقریباً تمام شمال را تصرف کردند و شاه را مجبور کردند که مرزهای جدیدی برای ایران معین کند .

انگلیسها نیز از جنوب و جنوب شرقی و ترکها از طرف مغرب ایران را مجبور کردند که تا مرزهای امروزی کشور عقب نشینی کند .

ناصرالدین شاه به اروپا مسافرت کرد و در مراجعت به ایران فرهنگ فرانسه را در ایران متداول نمود . در زمان این پادشاه برای اولین بار شاگردان ایرانی برای تحصیل به اروپا رفتند .

ناصرالدین شاه تقریباً ۵۰ سال سلطنت کرد و در اواخر سلطنت او مردم از شاه و دولت او ناراضی شده بودند و میخواستند شورش کنند، تا اینکه شخصی بنام رضا کرمانی شاه را کشت و راه امید برای مردم باز شد .

بد بختانه پسر او بنام مظفرالدین پادشاه شد . مظفرالدین شاه نمیتوانست امور کشور را بخوبی اداره کند ، از اینرو مردم که بسیار عصبانی بودند شورش کردند و او را مجبور کردند که با تأسیس مجلس شورایی ملی و تشکیل یک دولت مشروطه موافقت کند .

مظفرالدین شاه بالاخره در سال ۱۱۰۶ قانون اساسی را امضاء کرد و اولین دوره مجلس افتتاح شد .

مظفرالدین شاه چند ماه قبل از ژانویه سال ۱۹۰۷ مرد و تاج و تخت
ایران به پسرش محمد علی شاه رسید . با وجودیکه این پادشاه در زمان ولیعهدی
خود قانون اساسی را امضاء کرده بود ، ولی به تحریک روسها و کسانیکه با
مجلس شورایی ملی مخالف بودند ، خواست مجلس را به بندد . چون نمایندگان
مجلس و سایر آزادیخواهان شدیداً مقاومت کردند ، شاه دیگر دیوانه شده
بود و دستور داد مجلس را بمباران کنند و بعد عده‌ای از رهبران و
آزادیخواهان و نمایندگان را کشت و یا تبعید کرد . این عمل شاه مردم را
بیشتر عصبانی کرد و مردم در تمام کشور بر علیه سلطنت برخاستند و جنگ
سختی بین نیروهای دولتی و نیروهای ملی شروع شد و طولی نکشید که
نیروهای دولت در همه جا شکست خورد و در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ محمد علی شاه
تبعید گردید و پسرش احمد شاه که بیش از یازده سال نداشت پادشاه ایران
شد .

ایران در زمان احمد شاه هم با وجودیکه مجلس شورا داشت ، بواسطه نفوذ
دول خارجی و جنگ جهانی اول ، روز بروز ضعیف تر و فقیر تر میشد .
بعد از خاتمه جنگ دنیا ، اوضاع ایران خیلی بد بود ، دولت به اندازه‌ای ضعیف
بود که نمیتوانست در داخل ایران امنیت را برقرار کند .

تا سال ۱۹۰۶، دولت ایران فقط دارای پادشاه بود و پادشاه مسئول کلیه امور کشوری و نظامی بود. ولی پادشاه در آن روزها بیشتر فرمانها را طبق قوانین دینی صادر میکرد و هرچه رهبران دینی برای او و کشور صلاح میدانستند، او انجام میداد.

در سال ۱۹۰۵ مردم ایران که از این وضع خسته بودند، برای عوض کردن رژیم شروع به اقداماتی کردند. تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۰۶ موفق شدند که شاه را مجبور کنند تا به آنها قانون اساسی را اعطاء و مجلس شورای ملی را درست کند.

مقصود مردم از داشتن مجلس شورای ملی آن بود که محلی را تعیین کنند که نمایندگان طبقات مختلف مردم ایران در آنجا حاضر شده و برای مدت دو سال که دوره مجلس خواهد بود، قوانین جدید وضع و بودجه کشور را تصویب کنند. خلاصه اینکه مردم میخواستند باین وسیله در کلیه امور کشور نظارت کنند.

در اوایل سال ۱۹۲۰ سرهنگ رضاخان با نیروی کوچکی که داشت از طرف شمال ایران به تهران حمله کرد و با کمک سید ضیاء، مدیر یک روزنامه دست راست کودتا کرد. در کا بینه ای که تشکیل دادند سید ضیاء نخست وزیر و رضاخان هم وزیر جنگ و سردار سپه شد.

رضاخان سردار سپه چند ماه بعد سید ضیاء را از ایران تبعید کرد و خودش نخست وزیر شد و در ضمن وزیر جنگ و فرمانده کل نیروها هم بود.

احمد شاه که قدرتی از خود نداشت و اغلب مریض بود بیشتر وقتش را در اروپا میگذراند.

بالاخره در سال ۱۹۲۵ مجلس شورایی سلسله قاجاریه را منحل و رضا شاه رسماً پادشاه ایران شد و سلسله پهلوی را تشکیل داد.

البته رضا شاه به ایران خدمت کرد و اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی ایران را از هر جهت مرتب و منظم کرد، ولی متأسفانه دچار اشتباهات زیادی هم گردید.

رضا شاه مدت ۱۷ سال بر ایران حکمرانی و سلطنت کرد، تا اینکه در سال ۱۹۴۱ وقتی نیروهای متفقین ایران را اشغال کردند، از ایران تبعید و پسرش محمد رضا شاه پهلوی بجای او پادشاه ایران شد.

CHAPTER 6

Poets and poetry in Iran

شعرای ایران

ملت ایران دارای سابقه معتد ادبی است و میتوان گفت از این لحاظ بسیار غنی است . مجموع کتب و منظومه هائی که از حدود هزار سال قبل از میلاد تا امروز در این کشور بزبان فارسی قدیم و جدید نوشته شده بیشمار است . از میان این آثار نه تنها بسیاری نمونه قریحه سرشار نژاد ایرانی در شعر و ادب است ، بلکه بعضی را میتوان در ردیف بهترین شاهکارهای ادب در سراسر جهان بشمار آورد .

بطور کلی آثار منظوم بیشتر از نثر در ایران بوجود آمده است و شهرت ادبیات ایران بیشتر برای اشعار زیبا و سلیسی است که بتوسط شعرای بزرگ در دوره های مختلف سروده شده است . پادشاهان قدیم شعرا را بسیار محترم میدانستند و آنها را به سرودن اشعار زیبا تشویق میکردند . شعرا در ابراز افکار و احساسات خود بصورت آزادی بیشتری داشته اند . این عوامل و مهمتر از همه علاقه بسیار ایرانی به شعر باعث شده است که باین امر توجه بیشتری بشود . کمتر ملتی است که باندازه ایران شعرهای شعرای محبوب خود را از حفظ داشته باشند . حتی بعضی ها که خواندن و نوشتن نمیدانند میتوانند اشعار شعرای معروفی مثل سعدی و حافظ را از حفظ بخوانند . هنوز هم وقتیکه ورزشهای باستانی انجام میشود ، اشعار حماسی شاهنامه فردوسی با آهنگ مخصوصی برای ورزشکاران خوانده میشود .

در هر دوره ای شعرای بزرگی میزیسته اند که شرح حال و شناساندن آثار ادبی همه ایشان از بحث ما خارج است . در اینجا فقط بشرح حال شعرای معروفی که کم و بیش در کشورهای خارج هم شهرت دارند اکتفا میکنیم .

فردوسی

فردوسی ، شاعر بزرگ حماسه سرای ایران و یکی از گویندگان مشهور عالم و از ستارگان درخشنده آسمان ادب فارسی است . فردوسی در سال ۳۳۰ هجری در "طوس" که یکی از شهرهای خراسان است تولد یافت . بعد از تکمیل تحصیلات کافی از همان ابتدای جوانی بنظم داستانهای کوچک حماسی اشتغال ورزید . فردوسی منتظر فرصتی بود که تاریخ ایران باستان و زبان فارسی را که بواسطه حمله عرب نزدیک بود از بین برود احیا کند . عاقبت فردوسی کتاب معروف و پرارزش خود " شاهنامه " را در سال ۳۷۰ شروع کرد و بعد از آنکه سی سال در نظم آن رنج برد ، آنرا بی پایان رسانید و از این راه بزرگترین خدمت را بایران و بایرانیان انجام داد .

زبان شاهنامه بسیار ساده و زیبا است . وصف پهلوانان ، مناظر طبیعی ، میدانهای جنگ ، جنگ تن بتن ، لشکرکشیها و داستانهای عشقی شاهنامه که با عناصر حماسی آمیخته است ، مهارت و کمال قدرت گوینده را میرساند و از لحاظ شیوایی و روانی زیبایی خاصی دارد . شاهنامه فردوسی به بسیاری از زبانهای خارجه ترجمه شده است . اهمیت ادبی آن باعث شد که بسیاری از شاعران بتقلید از فردوسی منظومه های حماسی ، ملی ، تاریخی و یا دینی بوجود بیاورند ولی هیچیک نتوانستند مثل فردوسی از عهده این کار برآیند . فردوسی در سال ۴۱۱ وفات یافت . آرامگاه این شاعر بزرگ در "طوس" است .

سعدی

سعدی شاعر و نویسنده بزرگ ایران در سال ۱۱۲ بعد از میلاد در شیراز متولد شد . دوران کودکی این شاعر با حمله مغول بایران مصادف شد . سعدی

در جوانی بقصد تکمیل تحصیلات بعراق سفر کرد و در نظامیه بغداد بتحصیل اشتغال ورزید و در علوم ادبی مهارت بسزائی کسب کرد . سعدی بیشتر عمر خود را به مسافرت در کشورهای مختلف گذراند و پس از سی سال دوری از میهن بشیراز برگشت و در آنجا کتاب معروف "بوستان" را بنظم و "گلستان" را به نثر نوشت . "بوستان" یک اثر منظوم اجتماعی است و در آن از حقایق و مسائل مهم تربیتی و اخلاقی و اجتماعی بصورت داستانها و حکایات با بیانی بسیار ساده بحث شده است .

"گلستان" سعدی شاهکار نثر فارسی است و مانند بوستان کتابی است در تعلیم و تربیت و هدف آن نمایاندن معایب و انتقاد وضع اجتماعی زمان نویسنده است . این کتاب تحول بزرگی در شیوه نثر فارسی بوجود آورده است . سعدی در غزلهای خود لطیف ترین احساسات و عالیترین افکار عاشقانه را به بهترین وجهی بیان کرده است . بجزیر از آنچه گفته شد ، سعدی آثار دیگری از نظم و نثر دارد که هر یک دارای ارزش بسیار است . آرامگاه سعدی در شیراز است .

حافظ

حافظ یکی دیگر از شعرای مشهور ایران است . حافظ در سال ۱۲۱۲ بعد از میلاد در شیراز متولد شد . ایام جوانی را به کسب علوم دینی و ادبی مخصوصاً ادبیات عرب پرداخت . این شاعر بزرگ بقدری قرائت قرآن را خوب میدانست که میتواند تمام قرآن را از حفظ بخواند و بهمین جهت به "حافظ" شهرت یافت . حافظ استاد غزل عرفانی است و در غزلهای شیوای خود کوشش کرده است که معانی عرفانی را با مضامین عاشقانه درهم آمیخته و از آن میان سخنان بدیعی بوجود آورد . اشعار حافظ بقدری با روح و عالی است که نه تنها در ایران مورد علاقه است بلکه در بعضی از کشورهای اروپا

هم مورد توجه و علاقه است . مردم ایران به اشعار حافظ خیلی علاقه دارند و هنوز بعضی ها با دیوان حافظ فال میگیرند . آرامگاه حافظ در شیراز است .

خیام

هیچکدام از شعرای ایران باندازه خیام در کشورهای غربی معروف نیستند . خیام در سال ۴۴۰ هجری در نیشابور که یکی از شهرهای استان خراسان است متولد شده است . پدر این شاعر معروف خیمه دوز بود و چون خیام هم در جوانی شغل پدرش را انتخاب کرده بود ، باین جهت خود را خیام نامیده است .

خیام در ریاضیات ، نجوم و پزشکی اطلاعات زیادی داشت ولی امروزه خیام بواسطه رباعیاتش معروف است . رباعیات او بسیار ساده و شیرین است . خیام در اشعار خود از نادانی بشر و کوتاهی عمر صحبت کرده و از رفتار رهبران مذهبی انتقاد کرده است .

تعداد رباعیات خیام درست معلوم نیست و بعضی ها عقیده دارند که او فقط ۷۶ رباعی گفته است . در صورتیکه طبق عقیده عده دیگر تعداد رباعیات او به ۱۲۰۰ میرسد ولی بنظر میرسد که عقیده دسته اول بحقیقت نزدیک تر باشد .

رباعیات خیام نه تنها در کشورهای اروپا مشهور است ، بلکه در امریکا هم بیشتر مردم با آنها آشنائی دارند .

چند نمونه از نشرو نظم فارسی

از گلستان سعدی

حکایت

آورده اند که نوشیروان عادل را در شکارگاهی صیدی کردند و نمک نبود غلامی بروستا رفت تا نمک آرد نوشیروان گفت نمک بقیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد گفتند از این قدر چه خلل آید گفت بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است هر که آمد برو مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده .

اگرز باغ رعیت ملك خورد سببی برآورند غلامان او درخت از بیخ
بی پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

از صادق هدایت (میلادی ۱۹۵۱-۱۹۰۲)

عروسك پشت پرده

..... مدتها بود که مهرداد صورت مجسمه را نگاه میکرد ولی آنرا نمی دید ، چون خود بخود در مغز او شکلش نقش می بست . فقط این کار را بطور عادت میکرد چون سالها بود که کارش همین بود . بعد از آنکه مدتی خیره نگاه کرد ، آهسته بلند شد و نزدیک مجسمه رفت ، دست کشید روی زلفش بعد دستش را برد تا پشت گردن و روی سینه اش . ولی يك مرتبه مثل اینکه دستش را بآهن گداخته زده باشد ، دستش را عقب کشید و پس پس رفت . آیا راست بود ، آیا ممکن بود این حرارت سوزانی که حس کرد ، نه جای شک نبود . آیا خواب نمیدید . آیا کابوس نبود ؟ در اثر مستی نبود ؟ با آستین چشمش را پاک کرد و روی نیمکت افتاد تا افکار خودش را جمع آوری بکند ناگاه در همین وقت دید که مجسمه با گامهای شمرده یکدست به کمرش زده بود میخندید و با او نزدیک میشد . مهرداد مانند دیوانه ها حرکتی کرد که فرار بکند ولی درین وقت فکری بنظرش رسید بی اراده دست

کرد در جیب شلوارش، رولور را بیرون کشید و سه تیر بصورت مجسمه پشت هم خالی کرد. ناگهان صدای ناله ای شنید و مجسمه بزمین خورد.
مهرداد هراسان خم شد و سر آنرا بلند کرد اما این مجسمه نبود درخشنده بود که در خونش غوطه میخورد.

از سید محمد علی جمال زاده

یکی بود و یکی نبود

..... خلاصه جسته جسته برای خود مان از مشاهیر شهر شدیم. حاج علی هم دو سه باری آمد و گله مندی کرد که فراموش کرده ام محلش نگذاشتم حساب کار خود را کرد و رفتی کارش و بعد ها شنیدم کاسب شده و دماغش چاق است و همینکه شکمش سیر شده سیاست از یادش رفته است.
چند ماه بعد که دوره انتخابات رسید از طرف دموکراتواعتدالی هر دو فرقه با چند هزار رأی منتخب شدم ولی چند ماهی که وکالت کردم دیدم که کار خطرناکی است. اگر چه نان آدم توی روغن است ولی انسان باید دائم خروس جنگی باشد و هییه این و آن ببرد و پاچه خان و وزیر را بگیرد و من چون هر چه باشد چندین سال بآبرومندی زندگی کرده بودم با این ترتیب با من باری نمیشد این بود که کم کم در این شهر نائین که از سرو صدای مرکز دور است حکومتی برای خود مان درست کردیم و دست زن و بیچخ مان را گرفتیم و حال مدتی است زندگانی راحتی داریم و پسر هم تازگی رئیس معارف فارس شده و او هم خوش است و ما هم خوشیم و از شط خواهش دارم دیگر ما را رجل سیاسی ندانید و نخوانید و نخواهید.

از علی دشتی

ایام محبس

امروز نیزده روز است که افق را ندیده ام، طلوع و غروب آفتاب را ندیدم، آسمان را فقط بقدریک مربع کوچکی که محوطه محبس را تشکیل میدهد توانسته ام تماشا کنم.

امروز نوزده روز است که عرصه زندگانی من يك محوطه دوستداری کوچکی است که طبع زود رنج و بوالهوس من از هر طرف که می‌رود بدیوارهای ضخیم و پایدار آن مصادف می‌شود .

امروز نوزده روز است که يك صورت بشاش ، يك لب متبسم ، يك قیافه آسوده و خالی از کدورت ندیده‌ام .

هر وقت بازادی و حوش و طپور فکر میکنم و طرز زندگانی ساده و آسوده حیوانات را بخاطر می‌گذرانم عقیده روسو را تقدیس نموده و بر تمدن ، همین تمدنی که نوع جنگ‌یتکار بشر آنرا سرمایه افتخار خود قرار داده و اساس امتیاز خود بر سایر موجودات بدانند لعنت میکنم .

راستی تمدن چیست و غیر از محنت و بدبختی در دنیا چه نتیجه دارد ؟ تمدن ، یعنی همان قوانین ، همان رسوم و آداب ، همان علوم و همان صنایع و همان ترتیباتی که بشر برخلاف سایر انواع حیوانات ، برای سعادت تمدن کردن دوره حیات خود اتخاذ کرده است ، جز بدبختی چه نتیجه داده است ؟

تمدن و تمام آن مفاهیم و ترتیباتیکه در زیر این کلمه بندرج است وسیله سعادت و نیکبختی یکعده معدودی است .

توده عده بشر همیشه در زیر امواج حسرت و بدبختی دست و پا زده و در عین ناکامی می‌بیزند ، هر قدر هم جامعه رو بترقی برود ، هر قدر هم رژیمها تغییر نماید و هر قدر هم سیستم های حیات اجتماعی اصلاح شود . بروید بفرانسه و ب انگلستان و با آمریکا سیاحت کنید ببینید عده ناراضی های آنجا و شماره افراد بدبخت آن نواحی بیشتر است یا صحرای سوزان عربستان و جنگلهای کنکو و استرالی ؟

آیا شنیده‌اید در میان عربهای بادیه ، در میان طوائف اسکیمو محبسی با استحکام محبس طهران موجود باشد . قطعا محبس باستیل خیلی مستحکم تر و برای فرار دشوار تر از محبس ایران بوده است .

آیا این وزارتخانه ها ، این تاسیسات اداری ، این دیوانخانه های عدالت برای چه تشکیل یافته است . این زندانهای مستحکم ، این چوبه های وحشتناک دار ، این سیاستگاههای خون آشام برای چه بر پا شده است ؟ آیا این قوانین موضوعه ، این پارلمان ها ، این جمهوریتها را برای چه ایجاد کرده اند ؟

از حافظ

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمایه زدند
ساکنان حرم سرعفاف ملکوت
با من راه نشین باده مستانه زدند
شکرایزد که میان من و او صلح افتاد
حوریان رقصرکمان ساغر شکرانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را غدرینه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند
نقطه عشق دل گوشه نشینان خون کرد
همچو آن خال که بر عارض جانانه زدند
ط بصد خرمن پندار زره چون نرویم
چون ره آدم خاکی بیکی دانه زدند
آتش آن نیست که بر شعله او خندد شمع
آتش آنست که بر خرمن پروانه زدند
پس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف عروسان چمن شانه زدند

Last night I dreamed that angels stood without
The tavern door, and knocked in vain, and wept;
They took the clay of Adam, and, methought,
Moulded a cup therewith while all men slept.

For Heaven's self was all too weak to bear
The burden of His love God laid on it,

Last night I dreamed that angels stood without
The tavern door, and knocked in vain, and wept;
They took the clay of Adam, and, methought,
Moulded a cup therewith while all men slept.

For Heaven's self was all too weak to bear
The burden of His love God laid on it,
He turned to seek a messenger elsewhere,
And in the Book of Fate my name was writ."
Between my Lord and me such concord lies.
As makes the Huris glad in Paradise,
With songs of praise through the green glades they flit.

A hundred dreams of Fancy's garnered store
Assail me -Father Adam went astray
Tempted by one poor grain of corn! Wherefore
Absolve and pardon him that turns away
Though the soft breath of Truth reaches his ears,
For two-and-seventy jangling creeds he hears,
And loud-voiced Fable calls him ceaselessly.

That, that is not the flame of Love's truefire
Which makes the torchlight shadows dance in rings,
But where the radiance draws the moth's desire
And send him forth with scorched and drooping wings.
The heart of one who dwells retired shall break,
Rememb'ring a black mole and a red cheek,
And his life ebb, sapped at its secret springs.

Yet since the earliest time that man has sought
To comb the locks of Speech, his goodly bride,
Not one, like Hafiz, from the face of Thought
Has torn the veil of Ignorance aside.

از عمر خیام

گویند کسان بهشت با حور خوش است من میگویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسپه بدار کاواز دهل شنیدن از دور خوش است

"How sweet is mortal Sovranty!"- think some
Others- "How blest the Paradise to come!"
Ah, take the Cash in hand and Waive the Rest;
Oh, the brave Music of a distant Drum!

از سعدی

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بیغمی

که در آفرینش زیك گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی

All men are fellow-members that belong to one another;
For in their creation they spring from the same source.
Whenever a member (of the body and/ or society) is injured,
The rest of the members become restless and fall in agony.
If you are not touched by the sufferings of others,
You do not deserve to be called a human being.

The same idea has been best expressed by John Donne in the following verses.

No man is an island entire of itself;
Every man is a piece of the continent,
A part of the main.

If a clod be washed away by the sea,
Europe is the less,
As well as if a promontory were,
As well as if a manor of thy friend's or of thine own were;

Any man's death diminishes me
Because I am involved in mankind;

And therefore never send to know for whom the bell tolls;
It tolls for thee.

گل و گل

رسید از دست محبوبی بد شتم
که از بوی دلاویز تو مستم
ولیکن مدتی با گل نشستم
وگرنه من همان خاکم که هستم

گلی خوشبوی در حمام روزی
بدرهتم که مشک یا عبیری
پگهتا من گلی نا چیز بودم
کمال هم نشین در من اثر کرد

The Rose and the Clay

By the hand of a friend in the bath one day
There was given to me some perfumed clay.
"Oh musk or ambergris," I said,
"Your ravishing perfume has turned my head."
It said: "I was naught but worthless clay
Till I sat by the side of a rose one day.
My companion's fragrance affected me.
Otherwise I'm the clay I used to be."

از نظامی (لیلی و مجنون)

مجنون چه که شمع خوشستن سوز
کردی همه شب غزل سرائی
غمگین بدر از حکایت او
مجنون در اشک دانه میکرد
مجنون چه حکایت آتش بود

لیلی چه که صبح کیتو افروز
مجنون ز مشقت جدائی
خویشان همه در شکایت او
لیلی سر زلف شانه میکرد
لیلی چه سخن پیروشی بود

زدانش دل پیر برنا بود
ببندد زید دست اهریمنی
سزاوار گردد به تنگ و نبرد
زدانش میفکن دل اندر گمان

توانا بود هر که دانا بود
بدانش بود مرد را ایمنی
چو بنیاد دانش بیا موخت مرد
میاسای از آموختن یک زمان

زن و کودک و خرد و پیوند خویش
از آن به که کشور بدشمن دهیم
بدین بوم و برزنده یکتن مباد

زهر پر و بوم و فرزند خویش
همه سر بر تن بکشتن دهیم
چو ایران نباشد تن من مباد

CHAPTER 7
Miscellaneous

یکروز ملا در منزل یکی از دوستانش مهمان بود . آن مرد يك زن و دو پسر و دو دختر داشت . وقتی سر غذا نشستند دوستش خواست با ملا شوخی کند و به این جهت از ملا خواهش کرد جوجه را بین همه تقسیم کند . ملا که فهمید دوستش میخواهد با او شوخی کند گفت :

" بسیار خوب من حاضر م این کار را بکنم بشرط اینکه هیچ کس به تقسیم من اعتراض نکند " . همه شرط ملا را قبول کردند پس ملا ظرف جوجه را پیش کشید و شروع به تقسیم کرد .

اول سر جوجه را جدا کرد و آنرا به صاحب خانه داد و گفت :

" شما سر خانواده اید و سر بشما میرسد " . بعد گردن جوجه را هم جدا کرد و به زن صاحب خانه داد و گفت ، " بعد از سر گردن با لاترین قسمت بدن است و خانم هم بعد از آقا بزرگتر خانواده است و از این جهت گردن به او میرسد " .

دو پای جوجه را هم به دو پسر داد و گفت ، " پسران در اجرای اوامر پدر بجای پا هستند و در این صورت پا به آنها میرسد " .

دو بال جوجه را هم بدو دختر داد و گفت ، " دختران در خانه بمادر کمک میکنند و برای او مثل بال هستند . بنا براین بال به آنها میرسد . بدن جوجه را هم که بیشتر و بهتر از قسمتهای دیگر بود پیش خود گذاشت و به آنها گفت :

" این هم مال من است چون زحمت کشیده و بین همه قسمت کرده ام و علاوه بر آن مهمان شما هستم " .

روزی شخصی در خیابان ملا را بجای کسی دیگر گرفت. سیلی سختی بصورت او زد، ولی پس از آنکه فهمید عوضی گرفته است، شروع بعذر خواهی کرد. ملا قانع نشد و آن شخص را بدادگاه برد و موضوع را برای قاضی شرح داد. قاضی دستور داد آن شخص بجای سیلی پنج ریال بملابدهد. ملا که پنج ریال را مسخره میدانست، از رای قاضی خوشش نیامد ولی مجبور شد قبول کند. چون آن مرد پول همراه نداشت، اجازه گرفت بمنزل برود و پول بیاورد.

ملامدتی در دادگاه منتظر شد و آن شخص بر نگشت. بالاخره بلند شد و پیش قاضی رفت و گفت:

"آقای قاضی، من امروز از کارم بازماندم و خیلی ضرر کردم. چون خیلی کار دارم و باید بروم خواهش میکنم هر وقت آن شخص پول را آورد شما خودتان آنرا بجای من از او بگیرید." و قتیکه این را میگفت سیلی سختی بصورت قاضی زد.

مردی بدیدن یکی از دوستانش رفت . صاحبخانه که مرد ساده لوحی بود

باو گفت ، " چون از راه دور آمده ای البته خسته و گرسنه ای غذا چه میخواهی ؟ "

آن مرد گفت " کمی نان با پنیر تازه بیاور . "

صاحبخانه بی بازار رفت و از بقال پرسید پنیر خوب داری ؟ . بقال گفت بله

پنیری دارم که در چربی مانند کره است . آن مرد ساده لوح باخود گفت " لابد

کره بهتر از پنیر است . پس بهتر است که بجای پنیر کره بخرم . " پس پیش کره

فروش رفت و گفت ، " کره تازه داری ؟ " . کره فروش گفت کره ای دارم که

در خوبی مثل روغن زیتون است . "

آن مرد با خود گفت ، " پس روغن زیتون بهتر است . " پیش روغن فروش

رفت و روغن زیتون خواست . روغن فروش گفت " روغن زیتونی دارم که

مانند آب صاف است . " آن مرد با خود گفت ، " اکنون معلوم شد که آب صاف

بهتر است و آنرا در خانه داریم . "

پس با خوشحالی بخانه آمد و ظرفی پر از آب کرده و با مقداری نان پیش

مهمان برد و جریان را برای او گفت . "

مهمان که فهمید صاحبخانه مرد ساده لوحی است . چیزی نکفت و با

خوشحالی شروع بخوردن آب و نان کرد . "

شبه مست
~~~~~

حسن مرد بد اخلاقی بود . شبها تا بعد از نصف شب در می‌کده ها مشروب می‌خورد و با حال مستی به منزل می‌آمد . بیچاره زنش لیلی از ترس اینکه مبادا حسن بد مستی کرده ، با خشونت او را از خواب بیدار کند ، تا آمدن شوهرش بیدار می‌نشست .

یک شب جریان برق قطع شد و لیلی ناچار شد شمعی روشن کند . وقتی حسن بخانه آمد ، زنش با او گفت قبل از خوابیدن شمع را خاموش کند . حسن در حالیکه باینطرف و آنطرف تلو تلو می‌خورد بطرف شمع رفت . همینکه فوت کرد نفسش که با الکل مخلوط بود به شمع خورد و احتراق تولید شد . تمام ریش و صورتش سوخت و بیهوش شد .

لیلی با زحمت زیاد او را بیهوش آورد . پس از آنکه حالش بهتر شد به زنش گفت ، " عزیزم برو و کتاب مقدس را بیاور می‌خواهم تو به کنم . " لیلی خیال کرد که شوهرش می‌خواهد از خوردن مشروب تو به کند با خوشحالی و عجله زیاد کتاب مقدس را آورد و به او داد .

حسن دستش را روی کتاب مقدس گذاشته و سرش را بطرف آسمان بلند کرد و آهسته گفت ، " خدایا به بزرگی خودت و به کتاب مقدس قسم می‌خورم که دیگر هرگز در حال مستی شمع را خاموش نکنم . "

وقتی بد شانس کسی روی میآورد

روزی در یکی از دهکده های سویس اتفاق عجیبی افتاد . مردی از این دهکده خارج شد و هنگام مراجعت چون هوا تاریک شده بود ، راه را گم کرد و نتوانست منزل خود را پیدا کند . هوا بطوری سرد بود که نزدیک بود از شدت سرما از بین برود . ناگهان ساختمانی توجه او را جلب کرد و بطرف آن رفت . ولی متاسفانه هیچ کس در آن ساختمان نبود و تمام درها و پنجره های آن قفل بود .

پس از مدتی فکر تصمیم گرفت که از سوراخ بخاری وارد ساختمان شود و شب را در آنجا بخواهد . وقتی از سوراخ شروع به پائین رفتن کرد سوراخ کم کم تنگ تر شد ، بطوریکه نتوانست پائین برود . از آن بدتر نتوانست از راهی که آمده بود مراجعت کند و مثل موشی در تله افتاده بود . هر چه داد و فریاد کرد هیچکس به کمک او نیامد ، چون کسی در آن اطراف نبود که صدای او را بشنود .

ناچار شب را با کمال سختی و ناراحتی در سوراخ بخاری بسر برد . وقتی صبح شد باز شروع به داد زدن کرد و کمک خواست تا اینکه راهگداری صدای او را شنید . ولی راهگدر هم بعلت قفل بودن در نتوانست وارد عمارت شود . بالاخره به کمک پلیس در عمارت را شکستند و او را پائین آوردند و چون دست و پای او بسختی زخم شده بود او را به بیمارستان بردند . وقتی که از بیمارستان بیرون آمد نه تنها صاحب عمارت خسارت دیوار و در شکسته را از او مطالبه کرد ، بلکه دادگاه هم او را بجرم اینکه مثل دزدی بخانه مردم وارد شده بود محاکمه کرد .

## \* طفل و میمون \*

دهلی - خبر گزار فرانسہ خبر داد کہ حادثہ مجیبی کنار

رودخانه \* سن \* اتفاق افتاد .

\* طفلی در کنار رودخانه مشغول بازی بود و ناگهان در

آب افتاد و جریان سریع آب او را با خود برد . مادر طفل در

کنار رودخانه دنبال طفل خود میدوید و گریه میکرد . در این

بین میمونی که در روی شاخه یکی از درخت های کنار رودخانه

نشسته بود خود را در آب انداخت و آن طفل را نجات داد و

صبح و سالم در کنار مادرش بزمین گذاشت و بلافاصله از درخت بالا

رفته و در میان شاخه های درختان ناپدید شد . \*

يك روز كه هوا بسيار گرم بود ، يك كشتی در نزديك يکی از بنادر  
زنگبار لنگر انداخت . يکی از ملوانان آن كشتی كه خیلی گرم شده بود  
برای شنا وارد آب شد و در اطراف كشتی مشغول شنا شد .  
در این موقع يکی از رفقای آن شخص كه داشت دریارا تماشا میکرد  
متوجه شد كه يك كوسه ماهی بسرمهت بطرف دوستش میرود و چیزی نماند  
كه باو برسد . فوراً كار د بلند و تیزی را برداشته و در آب پرید و  
با زحمت زیاد كوسه ماهی را از بین برد و دوستش را نجات داد .  
ناخدای كشتی كه از شجاعت و فداکاری این شخص خوشش آمده بود  
مهمانی بزرگی ترتیب داد ، تا از او قدر دانی کند . در این مهمانی  
ناخدا بملوان فداكار گفت : " از شجاعت تو كه جان خودت را برای نجات  
دادن رفیقت بخطر انداختی خیلی قدر دانی میکنم و مطمئن هستم كه دوست  
هم زندگی خودش را مدیون تو میداند . " آن مرد با خوشروئی گفت  
" اورا نجات دادم برای اینکه مبلغ ۳۰ دلار بمن بدهکار است و اگر میگذاشتم  
كوسه ماهی اورا بکشد سی دلار من از بین میرفت . "

## “چانه زدن”

پسر کوچکی پس از مراجعت از مدرسه کلمه زشتی گفت و مادر

بزرگ خود را متعجب کرد .

مادر بزرگش گفت ، “ این کلمه را چه کسی بتو یاد داده است ؟ ”

پسر جواب داد ، “ يك بچه در مدرسه آنرا بمن یاد داده است . ”

مادر بزرگش گفته ، “ گوش کن عزیزم گفتن این نوع کلمات خیلی

بد است ، قول بده که دیگر این کلمه را نگوئی . ”

پس از اینکه پسر قول داد ، مادر بزرگش برای تشویق به او

يك تومان داد . پسر كه پول را در جیبش گذاشت و پس از اینکه

کمی فکر کرد ، گفت ، “ مادر جان من يك کلمه زشت تر از این هم

میدانم ، ولی متأسفانه نمیتوانم آنرا کمتر از دو تومان بفروشم . ”



" ماهیگیر و ماهی "

ماهیگیری کنار رودخانه ای مشغول ماهیگیری بود . قلاب

انداخت و ماهی کوچکی گرفت . همینکه خواست آنرا در سبد

بیندازد ، ماهی گفت " بطوریکه می بینی من خیلی کوچک هستم و

به زحمت يك لقمه تو میشوم " . مرا رها کن و در آب بینداز تا

خوب بزرگ بشوم . سال دیگر بر گرد و مرا بگیر تا تو و تمام

خانواده ات از خوردن من سیر بشوید .

ماهیگیر خنده ای کرد و گفت ، " ماهی عزیزم راست میگوئی

و حرفت حسابی است ، ولی متأسفانه من نمیتوانم پیشنهاد تو را

قبول کنم "

## • ازدواج پس از شصت و دو سال نامزدی •

هفته پیش در یکی از شهرهای مکزیک مرد هشتاد و هفت ساله ای با خانم هشتاد و دو ساله ای رسماً ازدواج کرد. این دو نفر مدت شصت و دو سال بود که با همدیگر نامزد بودند تا اینکه بالاخره تصمیم به ازدواج گرفتند.

تمام مردم شهر از نامزدی این دو نفر خبر داشتند و اقلب دوستان و آشنایان آن مرد میخواستند که او را مجبور به ازدواج کنند ولی او قانع نمیشد و میگفت: "انسان نباید در کارها عجله کند من تا نامزدم را خوب نشناسم نمیتوانم ازدواج کنم".

البته تمام اشخاص از شنیدن خبر ازدواج این دو نفر خیلی خوشحال شده و با خوشحالی برای عروسی آنها جشن گرفتند و در روز عروسی هدایای زیاد و پسر قیمتی به آنها دادند.

از داماد پرسیده شد که راجع به بچه دار شدن چه فکر میکند؟  
جواب داد که در این موضوع هم نمیخواهد عجله کند و میخواهد که چند سال اول ازدواج را با عروسی خوش بوده و گرفتاری بچه را نداشته باشد.

## • کلاه آقای معلم •

چند سال پیش در یکی از دبیرستان های امریکا اتفاقی افتاد که نمونه ای از هوش بعضی از جوانان و بچه های مدرسه است • در این مدرسه معلم ریاضیات روزی قبل از شاگردان وارد کلاس شد و چون کار فوری داشت برای مدت کوتاهی از مدرسه خارج گردید ولی کلاهش را روی میز جا گذاشت •

پس از چند دقیقه شاگردان آمدند و چون معلم را در کلاس ندیدند بمنزل رفتند • روز بعد معلم با اوقات تلخ از شاگردان پرسید که دیروز کجا بودید • آنها گفتند که چون شما در کلاس نبودید بمنزلمان رفتیم معلم عصبانی شد و گفت ، " اگر من نبودم کلاهم که روی میز بود ؟ بچه ها چیزی نگفتند • فردا صبح که معلم سر کلاس آمد هیچ شاگردی در کلاس نبود ولی کلاه همه آنها روی میزهایشان بود •

دزدی بخانه ای رفت و جوانی را که در حال خوابیدن بود ،

دید . پارچه ای را که برداشته پهن کرد ، تا هرچه پیدا

کند در آن بگذارد و ببرد . جوان فلطید و روی پارچه

خوابید . دزد چیزی پیدا نکرد و برگشت که پارچه را ببرد

جوان را دید که روی آن خوابیده است ، و با خود گفت

بهتر آنست که این پارچه را فراموش کرده و بروم و با این جوان

در نیفتم . همین کار را کرد و از خانه بیرون رفت . در همین

بین جوان او را صدا کرد و گفت ، " ای دزد در را ببند تا کسی

بخانه نیاید ."

دزد گفت ، " در را نمی بندم ، چون من زیر انداز ترا آوردم

شاید دیگری روی انداز ترا بیاورد ."

• ماکه زیبائی چطور باید باشد •

چند روز قبل، در ایتالیا بوسیله یک اعلامیه رسمی به تمام دخترانی که میخواستند در یک مسابقه زیبائی شرکت کنند اعلام کردند که آنها بعلاوه زیبائی باید دارای اخلاق و رفتار خوب هم باشند •

این دختران پس از انتخاب شدن به کشورهای دیگر خواهند رفت و داشتن صفات خوب برای آنها بسیار ضروری است • ایشان در کشورهای دیگر بعنوان یک سفیر خواهند بود و در آنجا باید خود را به بهترین طرزى نشان بدهند •

این دختران کاندید، برای مدت یکسال زیر نظر اشخاص مختلف مشغول خواهند بود و اگر آنها ثابت کردند واقعا، هم از لحاظ بدنی و هم از لحاظ اخلاق و رفتار زیبا هستند، آنوقت میتوانند در این مسابقه شرکت کنند • این موضوع باعث شده است که دختران زیبا کاملا مراقب رفتار خود باشند و با اضافه در امور خانه داری بیشتر توجه داشته باشند •

یکی از تجار يك منشی استخدام کرد و قرار شد هر ماه مبلغی به او حقوق بپردازد . یکی دو ماه از استخدام منشی گذشت و خبری از حقوق نشد . هر وقت که منشی پیش آقای تاجر میرفت در باره پول صحبت میکرد ، مرد تاجر با زبان چرب و نرمی موضوع صحبت را عوض کرده و پرداخت حقوق را به چند روز دیگر موکول میکرد .

بالاخره يك روز منشی با عصبانیت پیش تاجر رفت و گفت ، " آخر من مقدار زیادی قرض دارم ، تا کی شما امروز و فردا میکنید ؟ " هنوز حرف منشی تمام نشده بود که آقای تاجر با تند ی حرف او را قطع کرد و گفت " آقا ، مگر قرار است قرض های شما را هم بنده بدهم . "

يك روز حسن که کارمند يك اداره ای بود یکساعت دیر به اداره آمد .  
 رئیس فوراً او را احضار کرد و با تندی گفت ؛  
 " این چه وقت اداره آمدن است ؟ " . حسن با لکنت زبان گفت ؛  
 " ببخشید آقای رئیس دیشب تا صبح بیدار بودم و صبح خواب ماندم .  
 زنم زایمان خیلی دشواری داشت . ماقبت هم مجبور شد ندعمل جراحی کنند " .  
 رئیس قدری نرمتر شد و گفت ، " بسیار خوب مانعی ندارد حالا حال  
 مادر و بچه چطور است ؟ " حسن جواب داد ، " از لطف شما حال هر دو  
 خوب است " . رئیس با قیافه خندانی گفت ، " بسیار خوب تبریک میگویم و  
 دستور میدهم صد تومان هم بعنوان چشم روشنی بشما بدهند " .  
 حسن با خوشحالی تشکر کرد و رفت .  
 چند ماه بعد باز همین صحنه تکرار شد . اول رئیس به او دعوا کرد  
 ولی وقتی فهمید که باز زانش زایمان مشکلی داشته و بچه و مادر هم سالم هستند  
 به او تبریک گفت و صد تومان هم به او داد .  
 یکماه بعد باز حسن دیر آمد و گفت که باز زانش زایمان سختی داشته است .  
 رئیس بسختی مصبانی شد و فریاد کنان گفت ؛  
 " مرا مسخره کرده اید مگر زن شما هر ماه بچه میزاید ؟ ماه قبل بود  
 که گفتم زایمان سختی داشت " .  
 حسن با صدای لرزانی جواب داد ؛  
 " بله آقای رئیس ، ولی بنده عرض نکردم که خود او زائیده است . . . . .  
 . . . . . زن بنده قابله است " .

|                                                            |                           |
|------------------------------------------------------------|---------------------------|
| populousness, prosperity                                   | آبادی (کشور)              |
| to thaw, to melt, to be dissolved                          | آب شدن                    |
| irrigation                                                 | آبیاری                    |
| customs, ceremonies, rites                                 | آداب و رسوم               |
| free                                                       | آزاد                      |
| liberal                                                    | آزادخواه                  |
| to be informed                                             | آگاه بودن                 |
| beginning                                                  | آغاز                      |
| to begin, to start                                         | آغاز کردن                 |
| institution of higher education                            | آموزشگاه عالی             |
| related to teaching & learning;<br>educational institution | آموزشی، سازمان های آموزشی |
| mixed                                                      | آمیخته                    |
| melody                                                     | آهنگ                      |
| regulations (by law)                                       | آئین نامه                 |
| first (in the beginning of)                                | ابتدا (ابتدای)            |



|                                            |                                                  |
|--------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| expressing openly, divulging               | اِبراز                                           |
| foreign citizens                           | اَتْبَاءُ خَارِجِه                               |
| ancestral, traditional                     | اَجْدَادِي                                       |
| explosion                                  | اِحْتِرَاق                                       |
| respect                                    | اِحْتِرَام                                       |
| need, needed                               | اِحْتِيَاج ، مَوْرِدِ اِحْتِيَاج                 |
| feelings, sentiments                       | اِحْسَاسَات                                      |
| to summon                                  | اِحْضَارِ كَرْدَن                                |
| plural of " حکم ": orders, decrees         | اَحْكَام                                         |
| to restore to life                         | اِحْيَاءُ كَرْدَن                                |
| disagreement, dispute, difference          | اِخْتِلَاف                                       |
| receiving, taking; He received his diploma | اِخْتِذ ، بِاِخْتِذِ كَوَاهِي نَامِه نَائِلِ شُد |
| manners (temperament and behaviour)        | اِخْلَاق و رِفْتَار                              |
| ethical                                    | اِخْلَاقِي                                       |
| Telegram bureau                            | اِدَارِه تَلِغْرَافِ وِی سِیْم                   |

|                                        |                        |
|----------------------------------------|------------------------|
| recruitment bureau                     | اداره جدید گیری        |
| Army Finance Office                    | اداره دارائی ارتش      |
| belles-lettres                         | ادب، شعر و ادب         |
| literary                               | ادبی                   |
| literature                             | ادبیات                 |
| communication (s)                      | ارتباط (ارتباطات)      |
| to be connected                        | ارتباط پیدا کردن       |
| therefore                              | از اینرو               |
| to know by heart                       | از حفظ بودن یا (داشتن) |
| marriage                               | ازدواج                 |
| to be able to do (something)           | از عهده (چیزی) برآمدن  |
| to be prevented from doing one's work  | از کار باز ماندن       |
| horseback riding                       | اسب سواری              |
| extraction, bringing out, exploitation | استخراج                |
| to be exploited, to be brought out     | استخراج شدن            |

|                                 |                        |
|---------------------------------|------------------------|
| resignation                     | استعفا                 |
| to appeal                       | استیناف دادن           |
| to be pointed out, to point out | اشاره شدن ، اشاره کردن |
| mistakes, errors                | اشتباهات               |
| to be occupied                  | اشتغال ورزیدن          |
| to occupy                       | اشتغال کردن            |
| to obey                         | اطاعت کردن             |
| plural of " طفل ", children     | اطفال                  |
| to object                       | اعتراض کردن            |
| to grant                        | اعطا کردن              |
| granting                        | اعطا                   |
| to be announced                 | اعلام شدن              |
| to announce                     | اعلام کردن             |
| declaration                     | اعلامیه                |
| inauguration                    | افتتاح                 |

|                                    |                  |
|------------------------------------|------------------|
| Africa                             | افریقا           |
| to increase, to add                | افزودن           |
| economics                          | اقتصاد           |
| to be content, to restrain oneself | اکتفا کردن       |
| now                                | اکنون            |
| goods, commodities                 | امتنه            |
| concessions                        | امتیازات         |
| peace, security                    | امنیت            |
| hope                               | امید             |
| thick, dense                       | انبوه            |
| elected                            | انتخابی          |
| appointed                          | انتصابی          |
| criticism                          | انتقاد           |
| to fulfill one's duty              | انجام وظیفه کردن |
| monopolistic                       | انحصاری          |

|                                  |                    |
|----------------------------------|--------------------|
| beginning, first days            | اوایل              |
| bad mood                         | اوقات تلخ          |
| creation, production             | ایجاد              |
| Iranian born, of Iranian origin  | ایرانی‌ال‌اصل      |
| tribe (s)                        | ایل (ایلات)        |
| harshly, with anger              | با تندى            |
| to load                          | بارگیری کردن       |
| lively, with spirit              | با روح             |
| bazaar, market                   | بازار              |
| inspection                       | بازدید             |
| with the exception of, exception | باستثنای ، استثناء |
| to weave, to knit                | بافتن (باف)        |
| knitting, weaving                | بافتندگی           |
| in addition to                   | باضافه             |
| to be afraid, to fear            | باک داشتن          |

|                                            |                   |
|--------------------------------------------|-------------------|
| wing                                       | بال               |
| although                                   | با وجودیکه        |
| to finish                                  | پایان رسانیدن     |
| instead of                                 | بجای              |
| to have children, having children          | بچه دار شدن       |
| discussion                                 | بحث               |
| to be close to the truth                   | بحقیقت نزدیک بودن |
| fireplace                                  | بخاری             |
| to be in danger                            | بخطر افتادن       |
| automatically                              | بخودی خود         |
| to fall into someone's hand                | بدست کسی افتادن   |
| bad luck                                   | بد شانسی          |
| to brawl or act dissolutely, as a drunkard | بد مستی کردن      |
| to owe                                     | بدهکار بودن       |
| equal (double, twice)                      | برابر (دو برابر)  |

|                                           |                    |
|-------------------------------------------|--------------------|
| to have preference (over), to be superior | برتری داشتن        |
| to rise, to get up                        | برخاستن            |
| study (to study)                          | بررسی (کردن)       |
| to come to power, to attain a position    | برسرکار آمدن       |
| to versify, to compose                    | برشته نظم در آوردن |
| against                                   | بر علیه            |
| to establish                              | برقرار کردن        |
| to be dismissed                           | برکنار شدن         |
| to pass the time, to live                 | بسر بردن           |
| well deserved                             | بسزا               |
| human being                               | بشر                |
| provided that                             | بشرط اینکه         |
| to consider                               | بشمار آوردن        |
| to be considered                          | بشمار رفتن         |
| permanently                               | بطور دائم          |

|                                                     |                   |
|-----------------------------------------------------|-------------------|
| as (you know)                                       | بطوریکه (میدانید) |
| to undertake, to be charged with the responsibility | بعمده داشتن       |
| to undertake                                        | بعمده گرفتن       |
| as follows                                          | بقرار زیر         |
| with the intention of                               | بمقصد             |
| immediately                                         | بلافاصله          |
| according to                                        | بنا بر            |
| plural of "بندر", ports                             | بنادر             |
| to build                                            | بنا کردن          |
| gas                                                 | بنزین             |
| to seem, to appear                                  | بنظر رسیدن        |
| to compose in verse                                 | بنظم در آوردن     |
| to create, to bring into existence                  | بوجود آوردن       |
| budget                                              | بودجه             |
| pretext, excuse                                     | بهانه             |



|                                     |                              |
|-------------------------------------|------------------------------|
| to make a pretext, to pretend       | بِهانه قرار دادن             |
| respectively                        | به ترتیب                     |
| hardly:                             | به زحمت:                     |
| He is hardly five feet tall.        | قد او بزحمت به پنج پا میرسد. |
| to bring to consciousness           | بیهوش آوردن                  |
| at all, under no circumstances      | بهیچوجه                      |
| to recall                           | بیاد آوردن                   |
| explanation, statement, enunciation | بیان                         |
| to stay awake, to stay up           | بیدار نشستن                  |
| countless                           | بیشمار                       |
| to faint                            | بیهوش شدن                    |
| to rule (a country)                 | پادشاهی کردن                 |
| to answer                           | پاسخ دادن                    |
| refinery                            | پالایشگاه                    |
| to come to an end                   | پایان یافتن                  |

|                                                  |                          |
|--------------------------------------------------|--------------------------|
| valuable                                         | پَر اَرِزِش              |
| blessed, with abundance                          | پَر بَرکَت               |
| raising                                          | پَر وَرِش                |
| pistachio                                        | پِستِه                   |
| pump                                             | پُمپ                     |
| cotton                                           | پَنبِه                   |
| made of steel                                    | پولادین                  |
| a brave or strong person, a hero, a champion (s) | پَهَلوَان (پَهَلوَانَان) |
| extensive, wide                                  | پَهناوَر                 |
| winding, zigzag                                  | پیچ دَر پیچ              |
| victory                                          | پیروزی                   |
| to foresee, to anticipate                        | پیش بینی کردن            |
| to pull forward, to bring up                     | پیش کشیدن                |
| follower, dependent                              | تابع                     |
| crown                                            | تاج                      |

|                                  |                       |
|----------------------------------|-----------------------|
| merchant (s)                     | تاجر (تجار)           |
| coronation                       | تاجگذاری (کردن)       |
| to be established                | تأسیس گردیدن یا (شدن) |
| taxi driver                      | تاکسی ران             |
| to secure                        | تأمین کردن            |
| citizen (s)                      | تبعیه (اتباع)         |
| to send into exile               | تبعید کردن            |
| plural of "تاجر", merchants      | تجار                  |
| trade, commerce                  | تجارت                 |
| equipment                        | تجهیزات               |
| to instigate, to incite          | تحریک                 |
| to research, to investigate      | تحقیق                 |
| strengthening                    | تحکیم                 |
| change, transformation, shifting | تحول                  |
| throne                           | تخت                   |

|                                                      |                                        |
|------------------------------------------------------|----------------------------------------|
| arsenal                                              | تَخْشَائِي                             |
| specialized                                          | تَخْصُصِي                              |
| to unload, to evacuate                               | تَخْلِيَه (کردن)                       |
| educational                                          | تَرْبِيَتِي                            |
| order, arrangement in proper order<br>(respectively) | تَرْتِيب (به ترتیب)                    |
| progress, advancement                                | تَرْقِي                                |
| to leave, to quit, (to quit school)                  | تَرْك كَرْدَن (تَرْك تَحْصِيل كَرْدَن) |
| throwing off a habit                                 | تَرْك عَادَت                           |
| Turkish (language)                                   | تَرْكِي                                |
| to submit                                            | تَسْلِيم نَمُودَن (كَرْدَن)            |
| to take possession of, to occupy                     | تَصْرُف كَرْدَن                        |
| filtration, straining, refinement                    | تَصْفِيَه                              |
| approval                                             | تَصْوِيب                               |
| to ratify, to approve                                | تَصْوِيب كَرْدَن                       |
| to follow, to continue (in continuation<br>of)       | تَعْقِيب كَرْدَن (دَر تَعْقِيب)        |

|                                             |                     |
|---------------------------------------------|---------------------|
| education                                   | تعلیم و تربیت       |
| difference, to be different                 | تفاوت (تفاوت داشتن) |
| completion                                  | تکمیل               |
| to stagger                                  | تلوتلو خوردن        |
| trap                                        | تله                 |
| to extend                                   | تعمیر کردن          |
| ton                                         | تن                  |
| fast, quick; harshness; harshly, with anger | تند، تند، با تندى   |
| arrangement, (to arrange)                   | تنظیم (کردن)        |
| to be regulated                             | تنظیم شدن           |
| repentance, to repent                       | توبه، توبه کردن     |
| tobacco                                     | توتون               |
| to sign                                     | توشیح کردن          |
| development, expansion                      | توسعه               |
| production                                  | تولید               |

|                                             |                            |
|---------------------------------------------|----------------------------|
| to be produced, to be originated            | تولید شدن                  |
| brigade                                     | تیپ                        |
| cavalry brigade                             | تیپ سواره نظام             |
| to prove                                    | ثابت کردن                  |
| wealthy                                     | ثروتمند                    |
| to leave (something somewhere):             | جا گذاشتن :                |
| I left my book at home.                     | کتابم را در منزل جا گذاشتم |
| interesting                                 | جالب توجه                  |
| to separate                                 | جدا کردن                   |
| surgery                                     | جراحی                      |
| charge, crime                               | جرم                        |
| course of events; He told me what happened. | جریان : جریان را بمن گفت   |
| to be flowing, running (water)              | جریان داشتن (آب)           |
| plural of "جزیره", islands                  | جزائر                      |
| island                                      | جزیره                      |

|                                               |                   |
|-----------------------------------------------|-------------------|
| collecting                                    | جمع آوری          |
| warlike disposition, combativeness, pugnacity | جنگجویی           |
| a well                                        | چاه               |
| curriery                                      | چرم سازی          |
| a little while, for some time                 | چندی              |
| a local dance                                 | چو پی (رقص چوپی)  |
| accident, incident                            | حادثه             |
| sound, logical; a logical statement           | حسابی ، حرف حسابی |
| presence; in the presence of                  | حضور ، با حضور    |
| plural of " حقیقت =truth", realities, facts   | حقایق             |
| plural of " حق ", rights; also: law           | حقوق              |
| plural of " حکایت ", stories                  | حکایات            |
| to rule                                       | حکمفرمایی کردن    |
| arbitration                                   | حکمت              |
| fabrication of tin, can manufacturing         | حلب سازی          |

|                                                         |                              |
|---------------------------------------------------------|------------------------------|
| an epic poet, a poet who writes epic poetry             | حماسه سرای : شاعر حماسه سرای |
| epic                                                    | حماسی                        |
| transportation                                          | حمل و نقل                    |
| neighborhood                                            | حوالی                        |
| end                                                     | خاتمه                        |
| special, peculiar, particular                           | خاص                          |
| raw (crude oil)                                         | خام (نفت خام)                |
| family, a unit of determining the population of a place | خانوار                       |
| housekeeping                                            | خانه داری                    |
| caviar                                                  | خاویار                       |
| news agency                                             | خبرگزاری                     |
| to serve                                                | خدمت کردن                    |
| damage                                                  | خسارت                        |
| roughness                                               | خشونت                        |
| lines (line)                                            | خطوط (خط)                    |



|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| smiling, laughing               | خندان                            |
| automatic                       | خودکار                           |
| kindness                        | خوشرفتاری                        |
| cheerfulness, smiling face      | خوشروئی                          |
| relatives                       | خویشان                           |
| tent maker                      | خیمه دوز                         |
| to plead, to implore to justice | دادخواهی کردن ( نمودن )          |
| court; lower court,             | دادگاه : دادگاه ابتدائی ،        |
| court of appeal, supreme court  | دادگاه استیناف ، دیوان عالی کشور |
| pharmacy                        | داروسازی                         |
| volunteer                       | داوطلب                           |
| to shout                        | داد و فریاد کردن                 |
| permanent                       | دائم                             |
| teacher (High school)           | دبیر                             |
| to form                         | در آوردن بشکل . . . ( بصورت )    |

|                                  |                      |
|----------------------------------|----------------------|
| to entangle                      | دَرِ افْتادَن        |
| in continuation of               | دَرِ تَعْتِيبِ       |
| to be trapped                    | دَرِ تَلَه افْتادَن  |
| plural of "درجه", ranks, degrees | دِرْجَات (درجه)      |
| bright, shining                  | دَرِ خَشْنَدِه       |
| to receive                       | دَرِ يَاقَتِ كَرْدَن |
| machine, machinery, organization | دَسْتگاه             |
| difficult                        | دُشوار               |
| law suits, claims                | دَطَوِي              |
| to occur, to take place          | دَرِ كَرَفْتَن       |
| brave                            | دَلِير               |
| dentistry                        | دندانسازی            |
| world, synonym of "جهان"         | دُنیا                |
| twice as much                    | دو برابر             |
| to get involved                  | دوچار گردیدن (شدن)   |

|                                       |                 |
|---------------------------------------|-----------------|
| period, time                          | دوران           |
| period                                | دوره            |
| course of study                       | دوره تحصيلی     |
| plural of " دولت ", states, countries | دول             |
| village                               | دهکده           |
| religious                             | دینی            |
| collection of poems                   | دیوان           |
| supreme court                         | دیوان عالی      |
| crazy, insane                         | دیوانه          |
| the head, a chief; at the head of     | رأس و در رأس    |
| truthful                              | راستگو          |
| passerby                              | راهگذر          |
| quatrains, robaiyyat                  | رباعیات         |
| to reject, to refuse                  | رد کردن (نمودن) |
| officially                            | رسماً           |

|                                |                |
|--------------------------------|----------------|
| brave                          | رشید           |
| to suffer                      | زنج بُردن      |
| fluency                        | روانی          |
| life, soul; lively             | روح ، با روح   |
| to come to, to happen to       | روی آوردن      |
| blanket                        | روی انداز      |
| to let go, to release          | رها کردن       |
| leader (s)                     | رهبر (رهبران)  |
| mathematics                    | ریاضی          |
| mathematics                    | ریاضیات        |
| childbirth                     | زایمان         |
| to give birth to               | زائیدن         |
| struggle                       | زد و خورد      |
| ugly; a bad word, a swear word | زشت ، کلمه زشت |
| period, era                    | زمان           |

|                                 |                                       |
|---------------------------------|---------------------------------------|
| the same time, at the same time | زَمَانِ وَاحِدٍ ، دَر زَمَانِ وَاحِدٍ |
| pilgrimage                      | زِيَارَت                              |
| because                         | زِيَرَا                               |
| mattress                        | زِيرَانْدَاز                          |
| to live                         | زِيَسْتَن                             |
| a gendarme                      | وَانْدَارْم                           |
| gendarmerie                     | وَانْدَارْمِرِي                       |
| record, precedent               | سَابِقَه                              |
| simple minded, naive            | سَادِه لَوْح                          |
| to fall (cabinet)               | سَابِطْ كَرْدِيدَن                    |
| healthy; safe and sound         | سَالِمٌ ، صَحِيحٌ وَ سَالِمٌ          |
| to be healthy                   | سَالِمٌ بُوْدَن                       |
| basket                          | سَبَد                                 |
| then                            | مِيزَس                                |
| Lt. General                     | سِرْمَبَد                             |

|                                        |              |
|----------------------------------------|--------------|
| pillar                                 | سُتُون       |
| hardship                               | سَخْتِ       |
| dan                                    | سَد          |
| guardianship                           | سَرپرستی     |
| Brig. General                          | سر تیپ       |
| commander in chief of the armed forces | سَر دَار سپه |
| land                                   | سَر زَمین    |
| full to the brim, brimful              | سَر شَار     |
| Maj. General                           | سَر لشکر     |
| to write poetry                        | سَرودن (شعر) |
| rapid, quick, swift                    | سَرِیع       |
| emissary, ambassador                   | سَفیر        |
| to dwell, to reside                    | سُکونت داشتن |
| to be taken away                       | سَلَب شدن    |
| to take away                           | سَلَب کردن   |

|                                        |                                          |
|----------------------------------------|------------------------------------------|
| to release someone from responsibility | سَلَبِ مَسْئُولِيَّتِ اَزْ كِيسِ كَرْدَن |
| dynasty                                | بَيْلِيَه                                |
| kingdom                                | سَلْطَنَت                                |
| to rule                                | سَلْطَنَتِ كَرْدَن                       |
| smooth, fluent (style of writing)      | سَالِيَس                                 |
| direction                              | سَمْت                                    |
| rock, stone (turquoise)                | سَنگ ( سَنگِ فَيْرُوزِه )                |
| chimney                                | سُورَاخِ بَخَارِي                        |
| Switzerland                            | سُوِيْس                                  |
| policy                                 | سِيَّاسَت                                |
| slap                                   | سِيْلِي                                  |
| branch, bough                          | شَاخِه                                   |
| highway                                | شَا هِرَاه                               |
| prince (s)                             | شَا هَزَادِه ( شَا هَزَادِگَان )         |
| brave                                  | شَجَاع                                   |

|                              |               |
|------------------------------|---------------|
| bravery                      | شجاعت         |
| biography                    | شرح حال       |
| to explain                   | شرح دادن      |
| condition (e)                | شرط (شرایط)   |
| company                      | شرکت          |
| to be defeated               | شکست خوردن    |
| high council                 | شورای عالی    |
| to rebel                     | شورش کردن     |
| police department            | شهربانی       |
| city administrative office   | شهرداری       |
| conveyor                     | شیار متحرک    |
| a faucet                     | شیر           |
| eloquent, fluent (eloquence) | شیوا (شیوائی) |
| style, manner                | شیوه          |
| regardless of                | صرفنظر از     |



|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| Safavid: Safavid era;     | صَفَوِيه : دوره صَفَوِيه ، |
| Safavid dynasty           | سلسله صَفَوِيه             |
| to incur a loss           | ضرر کردن                   |
| weak                      | ضعیف                       |
| family, tribe (s)         | طایفه ( طوائف )            |
| classes, groups           | طبقات                      |
| natural; natural sciences | طبیعی ، رشته طبیعی         |
| way                       | طریق                       |
| child (children)          | طفل ( اطفال )              |
| gold                      | طلا                        |
| tribes                    | طوائف                      |
| passing through           | طی                         |
| habits, customs           | عادات                      |
| at last, finally          | عاقبت                      |
| excellent                 | عالی                       |

|                           |                    |
|---------------------------|--------------------|
| high ranking              | عالی رتبه          |
| strange                   | عجیب               |
| to apologize              | عذر خواهی کردن     |
| Gnosticism                | عرفان              |
| tribes                    | عشایر              |
| membership                | عضویت              |
| perfume                   | عطر                |
| huge                      | عظیم               |
| plural of "علم", sciences | علوم               |
| political science         | علوم سیاسی         |
| theology                  | علوم معقول و منقول |
| Oman (the Gulf of Oman)   | عمان (دریای عمان)  |
| life                      | عمر                |
| elements                  | عناصر              |
| wrong, by mistake         | عوضی               |

|                                                                                                                 |                                                       |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------|
| to undertake                                                                                                    | عَهْدِه دَار بُوْدَن (شُدَن)                          |
| plural of "odes"                                                                                                | نَزَائِيَاتِ<br>verses, lyric poetry, a collection of |
| plural of "grains"                                                                                              | غَلَاتِ<br>"                                          |
| to roll                                                                                                         | غَلَطِيْدَن                                           |
| rich                                                                                                            | غَنِي                                                 |
| indirect                                                                                                        | غَيْرِ مُسْتَقِيْمِ                                   |
| to tell fortune, to practice bibliomancy: divine by opening a book ( the Qoran or the poems of Hafiz) at random | فَالِ كَرَفْتَن                                       |
| self sacrifice, devotion                                                                                        | فِدَاكَارِي                                           |
| to learn                                                                                                        | فِرَاكَرْفْتَن                                        |
| product                                                                                                         | فِرَاوَرْدِه                                          |
| to prepare, to collect, to secure                                                                               | فِرَاهَمِ كَرْدَن                                     |
| individual (s)                                                                                                  | فِرْدِ (اَفْرَادِ)                                    |
| a decree, an order (s)                                                                                          | فِرْمَانِ (فِرَامِيْنِ)                               |
| Commander in chief of the Armed Forces                                                                          | فِرْمَانْدِهٖ كَلِّ نِيْرُوْهَا                       |
| the office or rank of a commander                                                                               | فِرْمَانْدِهِي                                        |

|                                                            |                             |
|------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| selling                                                    | فروش                        |
| pressure                                                   | فشار                        |
| to blow                                                    | فوت کردن                    |
| urgent                                                     | فوری                        |
| above: as mentioned above                                  | فوق : چنانچه در فوق گفته شد |
| turquoise                                                  | فیروزه                      |
| midwife                                                    | قابله                       |
| judge                                                      | قاضی                        |
| to convince, to satisfy (to be convinced, to be satisfied) | قانع کردن (شدن)             |
| constitution                                               | قانون اساسی                 |
| acceptance (letter of acceptance)                          | قبولی (نامه قبولی)          |
| power, strength                                            | قدرت                        |
| to thank, to appreciate                                    | قدر دانی کردن               |
| to set, to place                                           | قرار دادن                   |
| reading, (reading of the Qoran with proper enunciation)    | قرائت، (قرائت قرآن)         |

|                                  |                    |
|----------------------------------|--------------------|
| debt                             | قرض                |
| century                          | قرن                |
| talent                           | قریحه              |
| a Cossack                        | قزاق               |
| to take an oath, to swear        | قسم خوردن          |
| winter quarters                  | قشلاق              |
| plural of "قصیده", odes, elegies | قصائد              |
| intention                        | قصد                |
| plural of "قاضی", judges         | قضات               |
| to judge                         | تفاوت کردن         |
| to cut off (to be cut or broken) | قطع کردن (شدن)     |
| to interrupt;                    | قطع کردن :         |
| He interrupted our conversation  | صحبت ما را قطع کرد |
| lock                             | قفل                |
| hook                             | قلاب               |

|                                           |                       |
|-------------------------------------------|-----------------------|
| plural of " قانون", laws                  | قوانین                |
| judicial power                            | قوه قضائیه            |
| executive power                           | قوه مجریه             |
| legislative power                         | قوه مقننه             |
| tar                                       | قیر                   |
| a commander, an employer                  | کارفرما               |
| workshop                                  | کارگاه                |
| goods, commodity                          | کالا                  |
| to be completed                           | کامل گردیدن ( شدن )   |
| candidate                                 | کاندید                |
| great                                     | کبیر                  |
| plural of " ", books                      | کُتب                  |
| to take someone for someone else          | کسی را بجای کسی گرفتن |
| the whole, total: director general, chief | کل : رئیس کل ،        |
| total, whole amount                       | مبلغ کل               |

|                                                      |                   |
|------------------------------------------------------|-------------------|
| all, whole                                           | کلیه              |
| utmost, limit                                        | کمال              |
| to resign, to withdraw                               | کناره گیری کردن   |
| to migrate                                           | کوچ کردن          |
| coup d'Etat,                                         | کودتا             |
| childhood                                            | کودکی             |
| shark                                                | کوسه ماهی         |
| to endeavor, make an effort, strive, try             | کوشش نمودن (کردن) |
| neck                                                 | گردن              |
| to become, synonym of " شدن "                        | گردیدن            |
| rug, a coarse carpet (of wool or cotton)             | کلیم              |
| customs, a duty or impost; pertaining to the customs | گمرک ، گمرکی      |
| various                                              | گوناگون           |
| bill (s)                                             | لایحه (لوايح)     |
| dairy products                                       | لبنیات            |

division

لشکر

a military expedition, mobilization

لشکرکشی

delicate

لطیف

a bite, a mouthful, a morsel

لقمه

stammering, stuttering

لکنت زبان

to anchor

لنگر انداختن

one of a pair of things: one shoe

لنگه: يك لنگه کفش

plural of "لايه", bills

لوايح

property:

مال :

This book belongs to me

این کتاب مال من است

taxes, revenues: direct taxes

مالیات : مالیات مستقیم

indirect taxes

مالیات غیر مستقیم

resembling, like, synonym of "مثل", also means  
such as

مانند

maneuver

مانور

fishing

ماهیگیری



|                                           |              |
|-------------------------------------------|--------------|
| lest                                      | مبادا        |
| unified, uniform                          | متحد الشكل   |
| prevalent                                 | متداول       |
| to connect, to join                       | متصل کردن    |
| surprised                                 | متعجب        |
| numerous                                  | متعدد        |
| allies                                    | متفقین       |
| free                                      | مجانی        |
| both houses (of congress)                 | مجلسین       |
| total, the whole                          | مجموع        |
| equipped                                  | مجهز         |
| to try (in court)                         | محاكمه کردن  |
| beloved, a loved one, sweetheart          | محبوب        |
| respectable, honorable, esteemed, revered | محترم        |
| to be considered                          | محسوب گردیدن |

solid, firm, strong, secure (not for persons)

مُحْكَمٌ

local: local dance or folk dance,

مَحَلِيٌّ : رَقْصٌ مَحَلِيٌّ

folk song

أَوَاظِ مَحَلِيٍّ

mixed

مُخْتَلَطٌ

a plaintiff, a claimant

مَدْعَى

directorship

مَدِيرِيَّةٌ

indebted

مَدْيُونٌ

plural of "مرحلة", stages, processes

مَرَاجِلٌ

to be watchful, to be attentive or observant

مُرَاقِبٌ بُوْدُنٌ

plural of "مركز", centers

مُرَاكِرٌ

related, relative, pertaining, relevant

مُرَبُوطٌ

to die

مُرْدَنٌ

border, boundary, frontier

مُرْزٌ

marble

مُرْمَرٌ

drunk, drunken

مُسْتٌ

|                                                |                                |
|------------------------------------------------|--------------------------------|
| independent                                    | مستقل                          |
| direct                                         | مستقیم                         |
| ridiculous, fanny; to make fun of, to ridicule | مسخره و مسخره کردن             |
| residence, dwelling                            | مسکن                           |
| to reside                                      | مسکن داشتن                     |
| responsibility, to be held not responsible     | مسئولیت : از مسئولیت مبری بودن |
| plural of "شغل", occupations, jobs             | مشاغل                          |
| famous                                         | مشهور                          |
| to claim, to ask the payment of, to demand     | مطالبه کردن                    |
| to subjugate                                   | مطیع کردن                      |
| plural of "معدن", mines                        | معادن                          |
| plural of "معنی", meanings                     | معانی                          |
| plural of "عیب" defects, faults                | معایب                          |
| mine (a)                                       | معدن (معادن)                   |
| to depose, to dismiss                          | معزول کردن                     |

|                                                                          |                                  |
|--------------------------------------------------------------------------|----------------------------------|
| determined, fixed                                                        | مَعِيْن                          |
| considerable: a considerable amount or sum                               | مَعْتَابِه : مَبْلَغُ مَعْتَابِه |
| mine                                                                     | مَعْدِن                          |
| Mongol, the Mongol tribe: the Mongol invasion                            | مَنْغُول : حَمْلَه مَنْغُول      |
| occur at the same time, to coincide                                      | مُصَادِف شَدَن                   |
| approved, ratified                                                       | مُصَوَّبَه                       |
| plural of "مقدار", quantities                                            | مَقَادِير                        |
| position, office or rank                                                 | مَقَام                           |
| to resist                                                                | مَقَاوِمَت كَرْدَن               |
| quantity, amount                                                         | مِقْدَار                         |
| holy, sacred                                                             | مُقَدَّس                         |
| purpose, intent                                                          | مُقْصُود                         |
| A character in Persian folklore who is famous for his humorous anecdotes | مَلَا (مَلَا نَصْرَالدِين)       |
| nation, people: the people of Iran                                       | مِلَّت : مِلَّت اِيْرَان         |
| sailor                                                                   | مِلْوَان                         |

|                                  |                                                             |
|----------------------------------|-------------------------------------------------------------|
| extended, long                   | مُتَدِّدٌ                                                   |
| country                          | مَمْلَكَةٌ                                                  |
| sum, amount                      | مَبْلَغٌ                                                    |
| plural of "منزل", homes, houses  | مَنَازِلٌ                                                   |
| plural of "منطقه", region, areas | مَنَاطِقٌ                                                   |
| source (s), resources (s)        | مَنْبِعٌ (مَنْابِعُ)                                        |
| to dissolve, to be dissolved     | مُنْحَلٌ كَرْدَنَ ، مُنْحَلٌ شُدَنَ یا مَنْحَلٌ كَرْدِیدَنَ |
| secretary                        | مُنشِی                                                      |
| zone                             | مَنْطِقَه                                                   |
| regular, arranged, in order      | مَنْظَمٌ                                                    |
| poetry, a composition in verse   | مَنْظُومَه                                                  |
| to agree, to consent             | مَوَافَقَتِ كَرْدَنَ                                        |
| to consult                       | مُورِدِ مَشُورَتِ قَرَارِ دَا دَنَ                          |
| to be consulted                  | مُورِدِ مَشُورَتِ قَرَارِ كَرِفَتَنَ                        |
| mouse                            | مُوش                                                        |

|                                      |               |
|--------------------------------------|---------------|
| to be bound or charged (with a duty) | موظف بودن     |
| temporarily                          | موقتاً        |
| situation, position                  | موقعیت        |
| to postpone, to leave                | موکول کردن    |
| in the middle of, among              | میان          |
| quantity                             | میزان و مقدار |
| a tavern                             | میگده         |
| monkey                               | میمون         |
| to disappear                         | ناپدید شدن    |
| to be forced                         | ناچار شدن     |
| ship's captain                       | ناخدا         |
| ignorance                            | نادانی        |
| discomfort                           | ناراحتی       |
| dissatisfied                         | ناراضی        |
| thin                                 | نازک          |

|                                      |                     |
|--------------------------------------|---------------------|
| name; in the name of, by the name of | نام ، بنام          |
| to be engaged                        | نامزد بودن          |
| to call, to be called                | نامیدن ، نامیده شدن |
| to attain                            | ناائل شدن           |
| prose                                | نثر                 |
| astronomy                            | نجوم                |
| smooth, to calm down                 | نرم ، نرم شدن       |
| dispute, quarrel                     | نزاع                |
| relatives                            | نزدیکان             |
| medal                                | نشان                |
| to supervise, to control             | نظارت کردن          |
| verse                                | نظم                 |
| breath                               | نفس                 |
| influence                            | نفوذ                |
| to penetrate, to infiltrate          | نفوذ کردن           |

|                                                          |                                      |
|----------------------------------------------------------|--------------------------------------|
| localities, places                                       | نقاط                                 |
| silver work                                              | نقره کاری                            |
| to show, to make apparent                                | نمایاندن                             |
| representation                                           | نمایندگی                             |
| to do, synonym of " کردن "                               | نمودن                                |
| grandchild                                               | نوه                                  |
| writer                                                   | نویسنده                              |
| sportsman                                                | ورزشکار                              |
| sheet, leaf of a book; card playing, gambling with cards | ورق ، ورق بازی ، gambling with cards |
| plural of " وزیر ", ministers                            | وزرا                                 |
| means of transportation                                  | وسایل نقلیه                          |
| description                                              | وصف                                  |
| to enact                                                 | وضع کردن                             |
| to be enacted, to be established                         | وضع گردیدن                           |
| to pass away                                             | وفات یافتن                           |



|                                     |                          |
|-------------------------------------|--------------------------|
| power of attorney, delegation       | وڪالت                    |
| deputy                              | وڪيل                     |
| crown prince                        | وليعهد                   |
| peach                               | هلو                      |
| royal, imperial; royal decree       | همايونی ، فرمانِ همايونی |
| neighbor, neighboring               | همجوار                   |
| when                                | هنکا ميکه                |
| to remember, to speak of            | ياد کردن                 |
| to find, to obtain, to acquire      | يافتن (ياب)              |
| summer quarters and winter quarters | بيلاق و قشلاق            |